

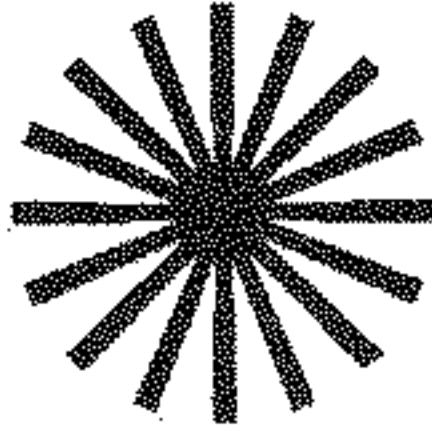
در انتظار خورشید

مجموعه شعر، سرود، مدح و میلادیه

حضرت مهدی (عج)

به کوشش : صادق حق بین

مجموعه شعر و سرود



در انتظار خورشید

مدح ، میلادیه ، استغاثه

سرود

حضرت بقیة الله الاعظم

حجة ابن الحسن العسکری «عجل الله فرجه»

گردآوری:

از شعرای مخلص و متعهد معاصر

بکوشش: صادق حق بین

همراه با نوار سبک سرودها

شناسنامه:

نام کتاب در انتظار خورشید
گردآوری صادق حق‌بین
ناشر انتشارات حق‌بین
نوبت و تاریخ چاپ اول ، مهرماه ۱۳۷۸
تیراژ ۲۰۰۰ نسخه
چاپ قدس - قم
قطع و صفحه رقی ۱۲۸ صفحه
حروفچینی و صفحه‌آرایی: کامپیوتر مطبع تلفن ۵۴۸۷۹

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

تلفن ۷۳۸۳۵۴

ISBN:964-8408-14-1

شابک: ۹۶۴-۶۴۰۸-۱۴-۱

قیمت ۴۰۰ تومان

بجای مقدمه

بجای مقدمه:

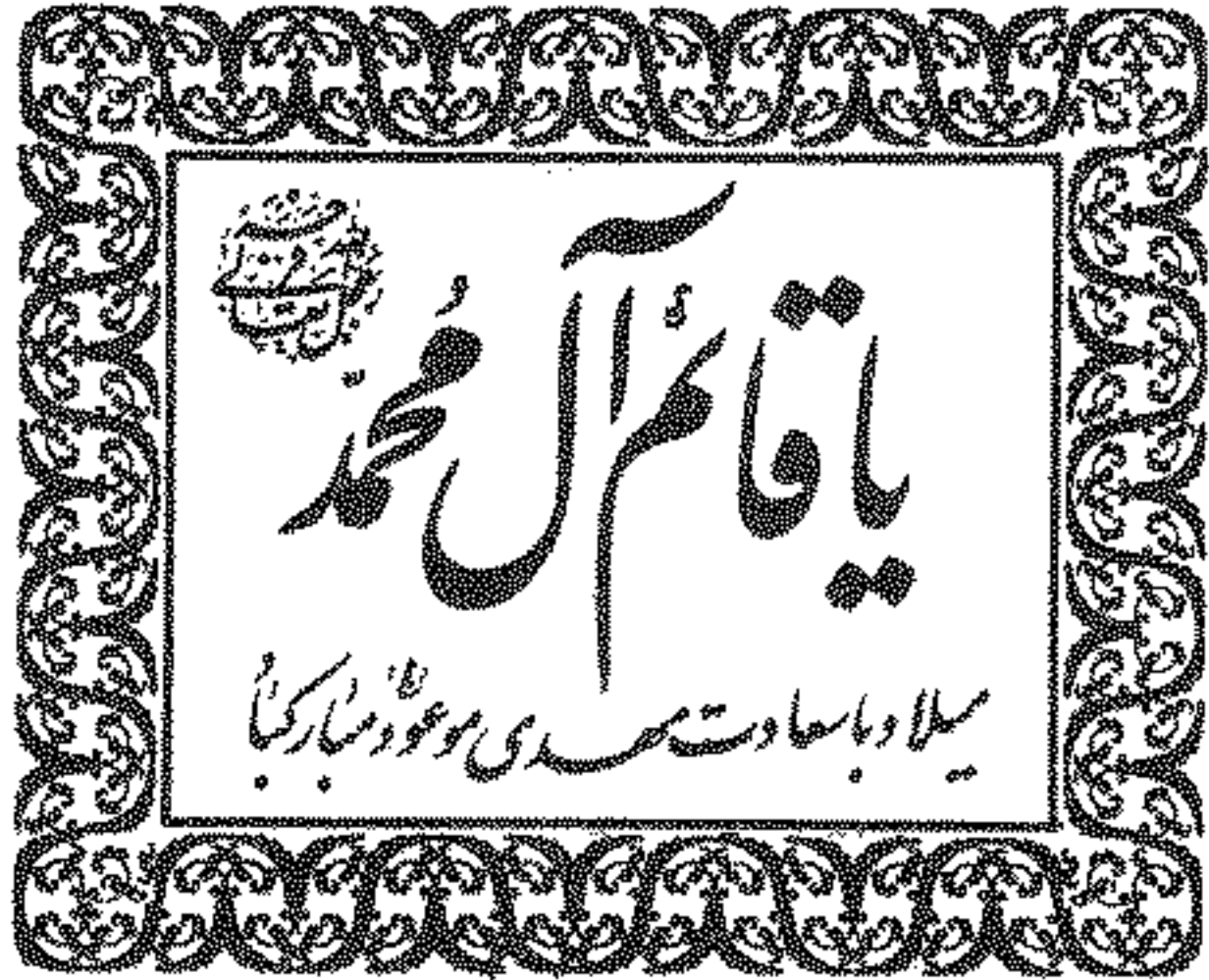
از آنجا که دین مقدس اسلام ... به اعتراف همه اندیشمندان منصف و آگاه ... کامل ترین و جامع ترین و مترقی ترین دین و آئین آسمانی است و از طرفی در بین فریق مسلمین، مکتب پر بار و هماهنگ با فطرت بشری مذهب تشیع ... که براساس تبعیت از اهل بیت و قرآن، طبق فرموده و سفارش رسول گرامی اسلام پایه ریزی شده و پیروان این آئین جهانی و جاودانی ... که بحق معتقدند با نص آیات و روایات عامه و خاصه ... خداوند را اراده بر آن است که هیچگاه زمین خالی از حجت نبوده و سنت الهیه بر این تعلق گرفته که اوصیاء همه پیامبران ... بخصوص اشرف و خاتم آنان ... دوازده تن باشند و لذا بعد از شهادت یازده تن از آنان چون نوبت به آخرینشان میرسد امر غیبت او که وارث تمامی اوصیاء و پیامبران الهی و امام عصر و زمان ماست لازم می آید و هم او تنها امید شیعه و احیاء کننده سنن آباء و اجداد طاهرینش بوده و باید اگر حتی یک روز از عمر جهان باقی باشد آنقدر طولانی شود تا بیاید و اراده حق تعالی را مبنی بر

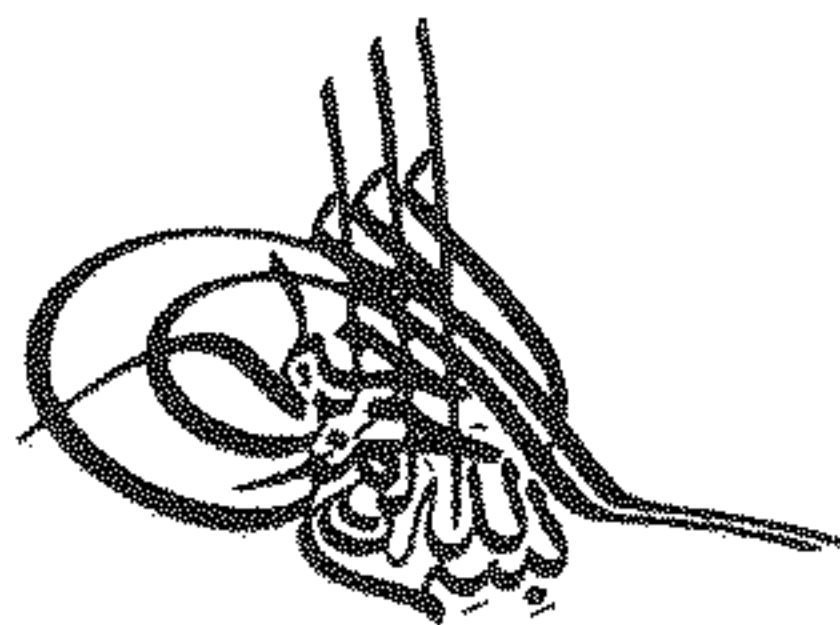
تحقق امر «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» و «نُرِيدَانْ مَنْ عَلَى
الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلُهُمْ آئْتَهُ وَ نَجْعَلُهُمُ الْوَارِثِينَ»
جامه عمل بیوشاند و صالحین را وارثین زمین سازد اینجاست که نقش
ذاکرین و مادحین اهل البیت - بخصوص در رابطه با شناختن و شناساندن
آن وجود مقدس و عصاره و چکیده و ذخیره و میراث همه خوبیها و پاکها
در عصر پر آشوب و فتنه کنونی بویژه با زبان مادری عاطفه و احساس و
بیان شیوای شعور یعنی زبان شعر مشخص میشود و جا دارد از کسانی که
این وظیفه را بخوبی احساس و رسالت خود را در رساندن این پیام دانسته و
سعی دارند که از امام زمان (عج) بیشتر بگویند و بنویسند و نشر دهند.
که خوشبختانه «انتشارات حق بین» را اینگونه یافته ایم که خود این اثر
گواه مدعاست تقدیر و تشکر نموده و توفیق روزافزون همه را در جهت
نشر اینگونه آثار - که انشاءالله خالی از نقص و پربارتر ارائه شود - را در
سایه عنایت خود آن وجود مقدس از خداوند بزرگ خواهانیم در پایان
آرزوی عزت و شوکت فراگیر دولت کریمه - که مقدمه دولت جهانی
حضرت مهدی ارواحنا فداه است - را به رهبری مقام عظمای ولایت و
شادی ارواح مقدس شهداء و امام شهیدان را داریم.

والسلام علی من التبع الهدی

(محمد موحدیان)

مهرماه ۱۳۷۸





سوره قدر

امروز که آفتاب توحید دمید
 درخانه نرجس، گل امید دمید
 می خواند حکیمه سوره قدر که دید
 در وقت طلوع فجر، خورشید دمید

(سیدرضا مؤید)

محفل عاشقان

ما چشم تمنا به چمن دوخته ایم
 پیرایه به زلف نسترن دوخته ایم
 در محفل عاشقان به یادت چون شمع
 بالاشک مذاب، پیرهن دوخته ایم

(حاج رضا براتی)

جان جهان

ای جان جهان، عیان تو را باید دید
بادیده خونفشان، تو را باید دید
در مسجد «سهله» از فرج باید گفت
در مسجد «جمکران» تو را باید دید

محمد علی مجاهدی (پروانه)

مهدی موعود

ما حلقه اگر بر در مقصود زدیم
از بندگی حضرت معبود زدیم
این الفت ما به دوست، امر و زی نیست
یک عمر دم از مهدی موعود زدیم

استاد محمد علی مجاهدی (پروانه)

تجلی وحدت

این آینه‌ای که نرگس آورده بدست
از سوی خدادست بدست آمده است
از بس که در او تجلی وحدت دید
حیرت زده ماند و شهره شد نرگس مست

محمد موحدیان



محفل روحانی

در مسجد دوست، بوی جان پیچیده‌ست
 انفاس خوشش به جمکران پیچیده‌ست
 امروز در این محفل روحانی ما
 عطر خوش صاحب الزمان پیچیده‌ست

محمد علی مجاهدی (پروانه)

هجر نگار

ماشیفته جمال یاریم همه
 از هجر نگار، بی قراریم همه
 گر جلوه کند ماه جمال مهدی (عج)
 پیش قدمش سر بگذاریم همه

(محسن حافظی)

ابر رحمت

عاقبت آن جان جانان میرسد
 بر تن بی روح ما جان میرسد
 ابر رحمت بحر احسان و کرم
 ناخدای فلک رحمان میرسد

(محسن حافظی)

درک حضور

جلوه گر نور خداوند ز نور مهدی ست
اهل دل را شرف درک حضور مهدی ست
از خداوند در ایام خوش میلادش
عیدی ماهمه دیدار و ظهور مهدی ست

(محمد موحدیان)

فتح و ظفر

آن روز که مهدی (عج) از سفر می آید
هر جا که رود فتح و ظفر می آید
تا زنده شود خاطره نصرت بدر
با سیصد و سیزده نفر می آید

(سید رضا مؤید)

سایه لطف

ای سایه لطفت همه جا بر سر من
گر از تو منم جدا، توئی در بر من
عمری ست ترا خطاب کردم مولا
یکبار تو هم بگو به من نوکر من

(سید رضا مؤید)



ذکر ملکوتیان

امروز قرار بخش دل‌هامهدی است
 ذکر ملکوتیان، همه یا مهدی است
 آنروز که از کعبه بر آید چون ماه
 آیات محمد (ص) و علی بامهدی است

(سید رضا مؤید)

نور عسگری

روشن‌نگر ماه و مشتری می‌آید
 در دهر برای داوری می‌آید
 بر منتظرین او بشارت دادند
 گفتند که پور عسگری می‌آید

حاج احمد مشجری (محبوب)

سراغ گل

نمی دونم غم دل با که گویم سراغ کویت ای گل از که جویم
شود آیا که روزی مقدمت را گهی بوسه زخم گاهی بیویم

تایبایی

دلم وصف جمالت را شنیده ز هجرت جان من بر لب رسیده
الهی زنده باشم تابیایی گذارم بر کف پای تو دیده

صفای کعبه

ندارد مروه بی رویت صفایی صفای کعبه! آقا کی می آئی
سحر کی میشود شام جدایی گل نرگس گل زهرا کجائی؟!

چشم انتظارم

هوای دیدنت دارد دل من بگو کی حل شود این مشکل من
تو را چشم انتظارم، تابیفند به رویت دیده ناقابل من



ریشه کن ظلم

ای ریشه کنِ ظلم و ستم، مهدی جان!
 برخیز و نما تو قد علم، مهدی جان!
 بر اهل ستم بتاز، مانند علی
 امروز تو با تیغ دو، دم مهدی جان!

حسین محمودی (واله)

یا مهدی ادرکنی

یا بن الحسن از هجرت تو جانم بلب است
 روزم ز فراق مه روی توشب است
 ای نور دو چشم عسکری، حجت حق!
 لطفی، که دل از عشق تو در تاب و تب است

حاج احمد مشجری (محبوب)

منتقم حقیقی

یارب! فرج مهدی ما را برسان
 بیگانه بگیر و آشنا را برسان
 تا کی علم سرخ بگویند مهدی؟!
 آن منتقم خون خدا را برسان!

(سید مصطفی آرنک)

فصل گل

هر قطره اشک چشم یاران، خون شد
هر جرعه باده بهاران، خون شد
شد فصل گل و بی گل روی مهدی
در صحن چمن، دل هزاران خون شد

(سید مصطفی آرنک)

پسر فاطمه

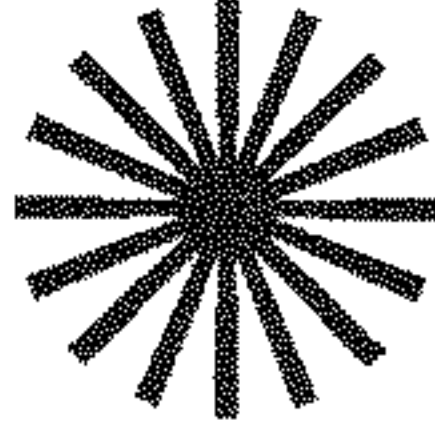
خورشید رخس شد چو پس پرده نهان
از جور و فساد و فتنه پر گشته جهان
وا کرده به پهنای فلک، ذره دهان
گویید: پسر فاطمه! خود را برسان

(سید مصطفی آرنک)

جان جهان

از فتنه و جور ظلم و آشوب زمان
هم کارد باستخوان رسیده هم کار بجان
ای جان جهان! جهان ترا میطلبد
زاین فتنه آخر الزمان جهان را برهان!

(سید مصطفی آرنک)



فصل دوم

قصیده، غزل، میلادیه

حضرت مہدی صاحب الزمان
«عج الله تعالی فرجه»

مقصد و مقصود

مژده ای منتظران لحظه موعود رسید

عید مولود بدین طالع مسعود رسید

فصل وصل است که در نیمه شعبان ز جنان

بر مشام دل و جان، عطر گل و عود رسید

آمد آن باعث ایجاد، کزو فیض وجود

از ازل تا به ابد بر همه موجود رسید

آخرین واسطه خلق و خدا در خلقت

بلکه خلقت، همه را، مقصد و مقصود رسید

آنکه شایسته تشریف عبودیت شد

بهترین بنده حق، عابد معبود رسید

آنکه امروز بود حجّت حق روی زمین

آنکه آدم به ملک زو شده مسجود رسید

آنکه بالفظ «تبارک» بخود از روی غرور

خالق از خلقت او فخریه بنمود رسید

شد عیان نور، علی نور که در ماه نبی

از سماوات غلامزده مولود رسید

پسر فاطمه آمد، پدر آدمیان
وارث کوکبه احمد و محمود رسید
آنکه با نهضت خود حافظ شرع نبوی
خواهد از توطئه اهرمنان بود رسید
مهدی آل محمد (ص) که به غیبت هدفتش
ره صد ساله بحق یک شبه پیمود رسید
مسلمین! بعد بسی قرن، به خواری و به رنج
آنکه بر شوکت اسلام بیفزود رسید
روزگاری که امام از پی یک عمر تلاش
سوی وحدت همه را توصیه فرمود رسید
روز فرمانبری از نایب او خامنه‌ای
به (امیدی) که رسد مهدی موعود رسید

(محمد موحدیان)

ضم ابرو

یارب این آرایش خلقت به یمن روی کیست؟

وین منظم چرخ در چرخ از خم ابروی کیست؟

مقصد از لولاک را دانستم و افلاک را

تار و پود خلقت آیا طره گیسوی کیست؟

خلقت افلاک باشد از طفیل پنج تن

خلقت آن پنج تن خود از طفیل روی کیست؟

چارده محور، تو بر گردونه هستی زدی

گردش گردونه آیا جز تو بانیروی کیست؟

آنکه باشد آخرین محور بر این چرخ کمال

غیر قائم تا قیامت، قامت دلجوی کیست؟

بود از خلقت، تو را مقصد، عبودیت ولی

قدرت آن بندگی امروز در بازوی کیست؟

عالمی را چشم امیدست بر باغ جنان

آنکه دل دارد هوایش جلوه مینوی کیست؟

شهره آفاق باشد دیده جادوی حور

حور را مسحور، چشم از نرگس جادوی کیست؟

زلف شب می گردد عطر آگین ز شبنم، دم بدم

اینهمه عنبر فشانی از شکنج موی کیست؟

شام هجران می دمد بوی نسیم صبح وصل

این نسیم ست از کد امین سو و این بو، بوی کیست؟

لاله های سرخ خونبارند در راه وصال

این خط خونین مگر در امتداد کوی کیست؟

مقدم مهدی ست گلباران و باخون لاله گون

ورنه اینسان عالم آراطلعت نیکوی کیست؟

عاشقان راسوی او باشد همه چشم (امید)

دیده حق بین او تا آنکه بینی سوی کیست؟

(محمد موحدیان)

مرد ترین مرد

زین کن ای مردترین مردزمین، اسب ظهور
چشم دجال و شان از رخ زیبای تو دور
بعثتی باز طلب می‌کند اوضاع زمان
مردی و عاطفه و مهر، شده زنده به گور
دل آشفته ما را به دعایی بنواز
ای مسیحانفت ناب ترین شعر شعور
سالها بر سر راه تو نشستیم بی تاب
به امیدی که کنی یکدم از این سمت، عبور
دیدن روی تو چشمی طلبد شسته و پاک
من زخود غایبم و جلوۀ تو عین حضور
ای که از روز ازل عشق، گرفتار تو بود
کاشکی دیده من لایق دیدار تو بود

محمود شریفی (کمیل)

گلایه

بیا به بال کبوتر ترانه بنویسیم
 بهار را غزالی عاشقانه بنویسیم
 به دشت روز، به دریا، به باوه خورشید
 چکامه‌ای ز شرنگ شبانه بنویسیم
 به روح باغ، به جنگل، به بی کرانه دشت
 حکایتی ز غمی بی کرانه بنویسیم
 به روی کاغذ دل بسا مرکب فریاد
 شکایتی به خدای یگانه بنویسیم
 بیا به آن که جهان در مدار قدرت اوست
 ز زخمهای تن و، تازیانه بنویسیم
 بیا حدیث غم تلخ خشکسالی را
 فقط به صاحب نبض زمانه بنویسیم
 دراز نای شب بی فروغ هستی را
 به آفتاب بلند آشیانه بنویسیم
 به این امید که مهدی دوباره برگردد
 بیا ببال کبوتر ترانه بنویسیم

کاش یکروز...

شوق در ذهن بهاران پژمرد	باغ در حسرت بهاران پژمرد
حالت سر به هوایی دارند	سروها بوی جدایی دارند
قسمت آیینه‌ها حیرانیست	بغض در حنجره‌ها زندانیست
حجم پرواز قناری، قفس است	دل صیاد، اسپر هوس است
وسعت ذهن تو میعاد شعور	ای شکوفاتر از اندیشه نور
دستها سرد و صبورند، بیا	چشمها مست حضورند، بیا
بس که جاری شرار از چشم شب است	سینه‌ها سوخته از خشم شب است
مثل یک گمشده در شهر سکوت	آه آه از من در من مبهوت
دل غم‌دیده، تو را می خواهد	چه کنم دیده، تو را می خواهد
دردها بادل من همراهند	لاله‌ها داغ مرا آگاه‌اند
و دلم را به تو می بخشیدم	کاش یک روز تو را می دیدم

سبزد در سبز بهاران پژمرد

باغ در حسرت بهاران پژمرد



گل بی خار

بیا ای عاشقان را دلبر و دلدار، مهدی جان

خریدار توأم ای یوسف بازار، مهدی جان

بیا پسند عالم را پریشان همچو گیسویت

بده رنگ سحر، دیگر به شام تار، مهدی جان

بیا تا بشکند در باغ دلها غنچه امید

تو پسند ای گل بی خار، مارا خوار، مهدی جان

زهجر گل بود بلبل غمین وقت خزان، اما

منم بی تو بهار و هم خزان افکار، مهدی جان

بیا ای منتظر مارا تو بنگر، منتظر برره

عیان بر ما شود کی وعده دیدار، مهدی جان

بین یار اسر شک غصه هجر تو عمری هست

که کرده جام چشمان مرا سرشار، مهدی جان

بیاد دوری روی تو عمری هست، برخیزد

زدلها شعله شعله، آه آتشبار، مهدی جان

طاقت فراق

مهدی بیا که طاقت عشاق گشته طاق

کن جلوه‌ای که نیست دگر طاقت فراق

بهر شکست وحدت ما دل شکستگان

اهل نفاق کرده در این امر، اتفاق

مظلوم در تمامی عالم، اسیر ظلم

رنگین بخون حق طلبان، پنجه نفاق

قدس شریف و کربلا و بیوت امن

تاکی اسیر طایفه فتنه و شقاق؟!

ای وارث پیمبر معراج سیرما!

پا در رکاب گیر و بکش تنگ از بُراق

دارد ز حیث رخ تو آن همه آیات و بیتنات

با این زمان، زمان ظهور تو، انطباق

شش گوشه قبر خون خدا قبله گاه ماست

دل پر کشد بجانب آن روضه و رواق

بهر نجات قبله دل ای (امید) جان

مهدی بیا که طاقت عشاق گشته طاق



شاه عشق

گر بگویم که مرا از تو خبر نیست که هست
به دل از شعله عشق تو شرر نیست که هست
همچو طوطی چو زبان بازگشائی به سخن
سخنت دلکش و شیرین چو شکر نیست که هست
جان نثاران تو را خلد برین است مکان
خصمت ای دوست سزاوار سقر نیست که هست
تو پری چهره اگر بر کنی از چهره نقاب
خجل از نور رخت شمس و قمر نیست که هست
گر بگویم که به عشق گل بستان رخت
نغمه زن مرغ خوش الحان سحر نیست که هست
روز و شب از غم هجران تو یعقوب صفت
جاری از دیده ما اشک بصر نیست که هست
غایب از خلق جهانی و وجودت حاضر
روز موعود در انظار بشر نیست که هست
(افق) منتظرت گفتم مرا تادم مرگ
شور عشق تو پری چهره بسر نیست که هست

عاشق دیدار

فارغم از غم دنیا که خریدار توام
می برم سود که سوداگر بازار توام
برقع از چهره برافکن صنما بهر خدا
رخ بر افروز که من عاشق دیدار توام
بشکند نرخ شکر چون سخن آغاز کنی
نی شکر نیست به شیرینی گفتار توام
از در خویش مرانی من شیدا زده را
تو گل باغ جنان باشی و من خار توام
گر دل غمزده ام حسرت شادی ببرد
شادی من بود این غم که گرفتار توام
از محبان محبان تو دل بر نکنم
دشمن دشمن دیرینه غدار توام
در بجای سخن آید زدهانت بیرون
مات و مبهوت سخنهای دُرر بار توام
بلبلان نغمه زنایند بعشق گل و، من
چون «افق» نغمه زن صحنه گلزار توام

شب جدایی

گفتم بدوست پنهان، کی نزد ما بیائی
 گفت آنزمان که هاتف بر من دهد ندائی
 گفتم که از فراق تو روزم چو شب سیه شد
 گفتا، رسد به پایان روز و شب جدائی
 گفتم روا بفرما حاجات عاشقان را
 گفتا که برتر از من دارند چون خدائی
 گفتم که با خبر کن ما را از روز وصلت
 گفتا بوعده خود خواهم کنم وفائی
 گفتم ز حد فزون شد کفر و نفاق عدوان
 گفتا به پیش دارند افغان و ماجرائی
 گفتم که کفر و دین را اصلاح میتوان کرد
 گفتا که نیست دین را با کفر آشنائی
 گفتم (افق) پریشان از طعن خصم دون شد
 گفتا عدو نیابد از چنگ ما رهائی

سید حسن حسن زاده

(افق)

آرزوی دل

افسوس رفت عمر و ندیدیم روی تو
بیرون نرفت از دل ما آرزوی تو
گشتیم دیر و کعبه و هر خانقاه را
دیدیم هست در همه جا گفتگوی تو
سودا نمی‌کنیم به سر تا سر جهان
ای غایب از نظر یکی از تار موی تو
روز ظهورِ شمس رخت، می‌شود نهان
خفّاش وار دشمن بی‌آبروی تو
گشتیم هر کجا ز تو راهی نیافتیم
باشد کجا مکان و کجا هست کوی تو؟
تمجیل کن بر آمدنت ای مسیح دم
گلشن شود جهان زدم مُشکبوی تو
روزی که شمس عارض تو جلوه‌گر شود
شرمنده می‌شود به دو عالم عدوی تو
برقع فکن ز چهره که خون شد دل (افق)
در انتظار دیدن روی نکوی تو

صبر عشاق

ظلمت شب بسر آمد تو بیا مهدی جان
نور حق جلوه گر آمد ، تو بیا مهدی جان
ای که از آمدنت، رفتن دوران سیاه
خود نشانی دگر آمد، تو بیا مهدی جان
نایت رهبر مابین که به تاریکی شب
جلوه گر چون قمر آمد، تو بیا مهدی جان
چون سحر میرسد از صبح دهد مژده همی
مژده اینک سحر آمد، تو بیا مهدی جان
تو همان صبح امید که پس از ظلمت شب
از طلوعت خبر آمد، تو بیا مهدی جان
صاحب دولت حق، ای ملک ملک وجود
دولتت مستقر آمد ، تو بیا مهدی جان
از سر دولت اسلامی و اسلام عزیز
وقت رفع خطر آمد، تو بیا مهدی جان
حمله و رجانب یاران تو با توطئه ها
خصم بیداد گر آمد، تو بیا مهدی جان

چند ای روح و روان رخ بنمائی تو نهان
صبر عشاق سرآمد، تو بیا مهدی جان
زان همه لطف تو و یاریت از جانب حق
دشمنت در بدر آمد، تو بیا مهدی جان
دشمنان، زان که فقط گوشه چشم تو بپاست
سعی شان بی اثر آمد، تو بیا مهدی جان
گر چه از فیض توای مهر شرف از پس ابر
ما خلق بهره ور آمد، تو بیا مهدی جان
حال کز همت ما، در دل شیطان بزرگ
آتشی شعله ور آمد، تو بیا مهدی جان
خلق مستضعف عالم شده بیدار ز خواب
روز فتح و ظفر آمد، تو بیا مهدی جان
بس که از آمدنت دیده شد آثار و نشان
چشم ما سوی در آمد، تو بیا مهدی جان
یاد مظلومی جدّ تو حسین بن علی
دم بدم در نظر آمد، تو بیا مهدی جان
بهر خونخواهی او، وز پی آزادی قدس
سینه ها چون سپر آمد، تو بیا مهدی جان

لاله زاران شده راه تو و جب در و جیش
 بس زخون لاله برآمد، تو بیا مهدی جان
 آبیاری شده با خون، شجر دین نبی
 کاین چنین بارور آمد، تو بیا مهدی جان
 از غم مام و پدر، همسر و اطفال شهید
 داغها برجگر آمد، تو بیا مهدی جان
 هر چه افزون بتوشدمعرفت و عشق (امید)
 بر تو مشتاق تر آمد، تو بیا مهدی جان
 (محمد موحدیان)

ستاره موعود

اگر چه غایبی، اما حضور تو پیدا است
 چه غیبتی است؟ که عطر عبور تو پیدا است
 مشام گلشن اشراق، نافه خیز از توست
 بلی اشفاعت انسان به رستخیز از توست
 تو کیستی که چو نام تو در کتاب شود
 ز شرم فاجعه، شمع عدالت آب شود
 تو کیستی که قیامت، قیامت کبری است
 تو کیستی که قیامت ز قامتت پیدا است

تو کیستی که «یدالله»؟ در تنت جاری ست

زبان قاطع شمشیرِ عدل توکاری ست

نگاه منتظرانت هنوز مانده به راه

سپید شد زفراق تو سنگ فرس پگاه

خدا به دست تو دادست عدل عالم را

سپرده نیز بدستت حساب آدم را

زهرچه هست به گیتی، سرآمدت خوانند

تویی که قائم آل محمدت (ص) خوانند

ولادت نه فقط آبرو به شعبان داد

که در ضمیر تمامی مردگان جان داد

آلا ستاره موعود گرم و عالمتاب!

به دشت تیره هستی چو آفتاب بتاب

بتاب و ظلمت ظلم زمانه را بردار

زگردهای بشر تازیانه را بردار



طلای بی غش خورشید

طلای بی غش خورشید، پشت کوه برآمد
سپیده پیش نگاهِ سحر به رقص در آمد
شکفته تر ز همیشه، کنار پنجره تا صبح
به انتظار نشستم که آفتاب بر آمد
تو ای نشسته به سلول روزهای غم آگین
بخند و دست بپوشان که شام غم، به سر آمد
بخند! مثل لب غنچه روی عاطفه گل
که نو بهار رسید و به باغ، برگ و برآمد
سفال ابر، ترک خورد و از خزانه باران
به شادمانی گل تا سپیده، نقل تر آمد
بگو! به آنکه فرو خفته زیر سقف سیاهی
شب فراق گذشت و طلیمه سحر آمد
فروغ دیده «شمس الشموس» در فلک صبح
چگونه چون نگه آفتاب، جلوه گر آمد؟
عروس حجله زرین به نام نامی خورشید
به شادباش پدر، در معیت پسر آمد

رسیده آنکه درخت از زلال معجزه او

لباس سبز به تن کرد و مُشمر آمد

کسی که برگ شود بانگاه مرحمتش، سیم

کسی که خاک به دستش بدل شود به زر، آمد

غلامرضا شکوهی

سفره احسان

تابه کی از هجر رویت دیده را دریا کنم

با امید وصل تو امروز را فردا کنم

ای جمال انورت آئینه ذات خدا

ز آفتاب روی تو خورشید را معنا کنم

از حصار هاله، بیرون شو، دمی ای ماهتاب

تا تماشا لحظه ای آن طلعت زیا کنم

پرده عصیان بُود حائل میان ما و لیک

می درم این پرده را گر فرصتی پیدا کنم

در ضمیر خاطر نام نکویت بسته نقش

با خیال روی تو شب تا سحر نجوا کنم

ساقی میخانه عشقی و من مخمور عشق

کی شود از نوش لعلت باده در مینا کنم

از سفر بازآ و افشا کن مزار فاطمه

تا به مهرت عقده دیرینه از دل وا کنم

«عابدم» من ریزه خوار سفره احسان تو

تازوان باشد به جسمم مدحت مولا کنم

(اکبر عابدی)

گل سرخ

چشمه چشم ترم آینه دار گل سرخ

ایمن از باد خزان باد بهار گل سرخ

به شکوفائی گلهای بهاری سوگند

که بود دردل من شوق دیار گل سرخ

باغ در حسرت باران و تو ای ابر بهار

بر سر باغ ببار، ای ز تبار گل سرخ

غزل باغ پراز زمزمه دلتنگی ست

غنچه در پرده مگر برده قرار گل سرخ

باغبان نالد و گوید به چه جرم و گنهی

نیلی از ضربت سیلی است عذار گل سرخ؟

پرسش سوختگان ره عشقت این است

از چه مخفی ز نظرهاست مزار گل سرخ

کاش می شد غم هجران به سر آید «عابد»

تا کنم جان و دل از شوق نثار گل سرخ

(اکبر عابدی)

سرود دل

کاش می شد ناله دل را سرود

با سرشگ دیده زنگارش زدود

کاش می شد با خیال روی تو

در هوای آرزوها پرگشود

بی هریک لحظه ها قرنی از غم است

کاش می شد لحظه ای را با تو بود

کرده ام تن پوش دل، گیسوی یار

ترسم از هم بگسلد این تار و پود

در تجلی دلبران دل می برند

یار من بی جلوه دلها را ربود

آمدم از عشق تا مرز جنون

پیر عشقم در طریقت ره نمود

آنچنان آهی برآرم کز فراق

چرخ گردون گردد از آهم کبود

نازنین دیرآمدی بردیدنم

مُرد «عابد» شیون و حسرت چه سود؟!



چشم عنایت

هجرت ربود از کف، صبر و شکیب ما را
آبی بر آتشم زن، جانان من خدا را!
ترسم که در فراق، آخر زیافتد جان
کی دست دلنوازت گیرد سراغ ما را؟
سوی فدائی خویش، چشم عنایتی کن
بیگانه را نوازی، حاشا که آشنا را
می ریزی از بر و دوش، بردامن سمن پوش
باشانه، نازنینا دل‌های مبتلا را
از بسکه در خیالم، بگذشت روی ماهت
دایم به دیده دارم، آن روی دل‌سببارا
کار جهان شود راست، گردست برگشائی
بگذار هر چه داری از دست، جز دعا را
کاری زکس نیاید تا عقده‌ای گشاید
بیرون ز آستین آر، دست گره‌گشا را
گر مصلحت بدانی، امر فرج بخواهی
هر چند خود ضمیرنی، مصداق «مایشارا»

نامت شود چو جاری برنوک خامه، گیرد

بوی عبیر و عنبر، تابیکران، فضا را

حکم قضا بدستت، امر قدر به شستت

کونین پای بستت فرماندهی قضا را

پوشم سلام خود را، اندر حریری از گل

هر صبح دم که بینم سویت روان، صبارا

خورشید عشق دل، را از تیرگی رهانید

یارب مگیر از ما این طرفه کیمیا را

اینهم عنایت تست، لطف کرامت تست

کز مهر می نوازند یاران تو (رضا) را

(حاج رضا براتی)

جان دو جهان فدای جان مهدی

بل جان به فدای عاشقان مهدی

یارب شنن پیامبران را دیگر

کن زنده بدست پُر توان مهدی

(علی اصغر یونسیان)

(ملتجی)

مهدیا بیا

هستی تو براریکه دل کی ، کیا بیا
 چشمم براه تست نگویم کی آ، بیا
 تا چند در فراق تو از دل کشم من آه
 تا کی بعجز و لابه بگویم کیا، بیا
 ساقی توئی به بادیهی عشق و ابتلا
 بزم جهان ترا طلبد ساقیا، بیا
 محتاج کیمیاست مس قلب ماهمه
 جز خاک پای تو نبود کیمیا، بیا
 ذرات کاینات کشد انتظار تو
 ای بردودیده خاک رخت توتیا، بیا
 باز آ که در فراق تو گردیده دیده، تار
 بردیده تا دوباره بیاید ضیا، بیا
 باطل، جلو فتاده و مهجور مانده حق
 غیر تو نیست داعی حق، داعیا، بیا
 در بحر غم هنوز علی غوطه میخورد
 خوشحال تا کنی تو دل ایلیا، بیا
 خون حسین، منتظر انتقام تست
 دل، شاد کن تو فاطمه را مهدیا، بیا

بشکسته است پشت ز اسلام و مسلمین
تنها برای شکست توئی مومیا، بیا
میراث دین ز جور زمان نیست در امان
ای وارث بحق همه انبیا، بیا
افتاده اند مردم دنیا ز اعتبار
یکسان شده است مردم و مردم گیا، بیا
داعی توئی باقت اسلام، سالهاست
در چنگ گرگهاست رمه راعیا، بیا
تو ترجمان و تالی آیات منزلی
خود تا کنی تلاوت آن تالیا، بیا
والی توئی بکشور پهناور وجود
اهل ولا ترا طلبد والیا، بیا
جز تو ولی امر ندارند مسلمین
ای شهریار ملک دل اولیا، بیا
حق سگه را بنام تو در ملک دل زده
ای پادشاه مملکت دل بیا، بیا
در غیبت تو شیعه مولا بود یتیم
توای پدر بحق شه اوصیا، بیا

ای دست انتقام، بکش تیغ از نیام
 نبود، درنگ بیش روا حالیا، بیا
 تاکی درانتظار بود مادرت، شها
 آور برون زخاک تن اشقیاء، بیا
 تاکی ز سیل اشک یتیمان اهل بیت
 چرخد ز کینه فلک این آسیا، بیا
 باز آ که فقر کرده یکی ملک کفرودین
 وز ره فتاده اند بدورا غنیا، بیا
 دست قوی فشرده گلوی ضعیف را
 حق ضعیف تا برسد زاقویا، بیا
 احکام شرع گشته برون از مدار خود
 حرمت شکسته از حرم کبریا، بیا
 تا چند ختم و چله و امن یجیبها
 تاکی شراهیا از پس آهیا، بیا
 تاکی در اهتزاز بود پرچم عزا
 تاکی شعار شیعه بود «مهدیا، بیا»
 موج فتن امید همه کرده ناامید
 ای کوکب هدایت ما، هادیا، بیا

مارا بجای ظلّ هما در غیاب تو
برسرفتاده سایه شوم «سیا»، بیا
جز نامی از مرّوت و مردی نمانده است
گشته اصول دین نیامنسیا، بیا
تا عهد خویش تازه نمایندانبیا
شیث و شعیب و صالح و هود، اشعیا، بیا
آیند از آسمان که کنند اقتدا بتو
ادریس و پورمریم، باایلیا، بیا
در انتظار مقدم تو صف کشیده اند
موسی کلیم و خضر و خلیل، ارمیا، بیا
آغوش باز کرده فلسطین برای تو
قدس شریف و مسجد اقصی بیا، بیا
تا گنج سینه اش تو برون آوری بود
در انتظار مقدمت انطاکیا، بیا
بازآ که آب رفته بیاید بجوی باز
بازآ که مهد دین شود اسپانیا، بیا
بازآ و تخته کن در دکان پاپ را
تا خاک پای تو شود ایتالیا، بیا

بادست خویش پرچم دین نصب تا کنی
 در مرکز نفاق بریتانیا، بیا
 بادست خویش نصب کنی تالوای فتح
 در ارتفاع قله هیمالیا، بیا
 تا چند فقر و فاقه؟ شها، پاک تا شود
 گرد ستم ز چهره «نامی بیا»، بیا
 باز آتوای طبیب دل دردمند ما
 ما را نجات بخش ز ما خولیا، بیا
 آبستن حوادث تلخ است آسیا
 نگذشته آب تا ز سر آسیا، بیا
 قد، راست کرده در رخت عثمان انبسه
 تیغ کجیت بکش ز ره سوریا، بیا
 تیغ کج تو، راست کند قامت بشر
 شاهها ترا بحق گرامی نیسا، بیا
 منسوخ شد مروت و آئین مردمی
 زانفاس تو شود همه تا، پوریا، بیا
 زرق و ریا گرفته خلوص عمل زما
 آید ز بوریا همه بوی ریا، بیا

از راستی نمانده اثر در میان خلق
کار بشر شده همه ریب وریا، بیا
گوئی فتاده است گل از چشم روزگار
بر جای گل نشسته در یفاگیا، بیا
آوخ، نشسته جای حقیقت همه مجاز
آوخ، دوباره باب شده سیمیا، بیا
کشت امید سوخته ای چشمه حیات
این کشت، تازه تا بشود محیا، بیا
تو کشتی نجات و چراغ هدایتی
از تو بود نجات بشر منجیا، بیا
بی تو صفا در آینه دل نمانده، تا
یابد صفا دوباره دل اصفیا، بیا
تقوا کشیده رخت برون از میان ما
در گنج عزلتند همه اتقیا، بیا
اسمی بجای مانده ز اسلام و والسلام
تا دین حق نجات دهی ناجیا، بیا
کام زمانه تلخ شده، عاشقان تو
شگر خورند تا زنی بوریا، بیا
(آرنگ) را رسید، به لب جان ز هجرت تو
تعجیل کن ترا بخدا مهدیا، بیا

چرا نیایی

تو ای مسافر دلها کجائی ای مهدی
 چرا بخانه دلها نیایی ای مهدی
 گرفته عالم اسلام را غم و اندوه
 چه میشود فرجی یادعائی ای مهدی
 دلی که نیست در آن یاد مهر تو مرده است
 تو روح بخش دل و جانفزائی ای مهدی
 خوش است با توشب جمعه ای به کرب و بلا
 تو هر شب جمعه به کربلائی ای مهدی
 بهار بی تو ندارد گل شکوفائی
 تو بهترین گل زیبا نمائی ای مهدی
 چه کور، رشته کار همه گره خورده
 بیابیا که تو مشگل گشائی ای مهدی
 به شوق دیدن روی تو جان به لب آمد
 بیا بس است فراق و جدائی ای مهدی
 بیا به محفل عشاق غم گرفته خویش
 که از دل همه غم بر زدائی ای مهدی

ز چشمه سار رخت‌گی شود دلم سیراب
ببخش بر دل یاران صفائی ای مهدی
به جمعه ای که تو آئی بود تماشائی
چه میشود که ز غیبت در آئی ای مهدی
زمینه فرج تو بیا فراهم شد
بیابیا که تو مولای مائی ای مهدی
بیا بجمع همه عاشقان شیدائی
غریب و ارتو در ذی طولائی ای مهدی
تمام هستی من بستگی بتو دارد
که (اشعری) است براهت فدائی ای مهدی
(شیخ عبدالحسین اشعری)

بهار ظهور

خدا کند که شود جلوه‌گر بهار ظهور
شود ز قله غیبت عیان عذار ظهور
خدا کند که به پایان رسد شب هجران
که مفتخر شوم آخر به افتخار ظهور
مباد آنکه در این امتحان رفوزه شوم
که امتحان شدن ما به انتظار ظهور



چه انتظار، همه منکرات شد معروف
ز دیرکرد زمان طلیعه‌دار ظهور
چه انتظار که چشم انتظارها مردند
بدون دیدن سیمای بی قرار ظهور
چه انتظار که شیعه گلوگرفته زبغض
بتنگ آمده آوای اشکبار ظهور
چه انتظار که شب تا سحر همه در رنج
نشسته خنده غم روی شاخسار ظهور
چه انتظار، که شد خواننده افضل الاعمال
نوید بخش فروغی در انتشار ظهور
چه انتظار، که گشته زمینه‌ها موجود
زمینه‌ها که همه گشته پاسدار ظهور
خوش است (اشعری) آنروز زندگی کردن
که بشکفد گل خیرالنسا کنار ظهور

(شیخ عبدالحسین اشعری)

بهشت آرزو

پیش چشم ما جهان موج سرابی پیش نیست
لاجوردی گنبد گردون، حبابی پیش نیست
این بهشت آرزوها پیش ما وارستگان
با همه آبادی اش دیرخرابی پیش نیست
ما گرفتار لب خندان دنیانیستیم
نوشخندش نور باران شهابی پیش نیست
مال قارون، حشمت و جاه سلیمان، عمرنوح
نشئه ناپایداری از شرابی پیش نیست
سایه ایوان دولت بر سرخوشن باوران
از عبور سایه بال عقابی پیش نیست
سربسر عمری که نامش زندگانی کرده اند
طالع صبح و غروب آفتابی پیش نیست
این تن خاکی که بهر خدمتش بستی میان
در میان جان و جانانت حجابی پیش نیست
در مسیر آدمیت نیست ما را هم قدم
آنکه بسط همتش خوردی و خوابی پیش نیست
پاکبازانیم و رستاخیز، جولانگاه ماست
چون قیامت فعل ما را بازتابی پیش نیست
ثروت عالم اگر «فولادی» آید درکفت
بر تو غیر از جمع و تفریق حسابی پیش نیست

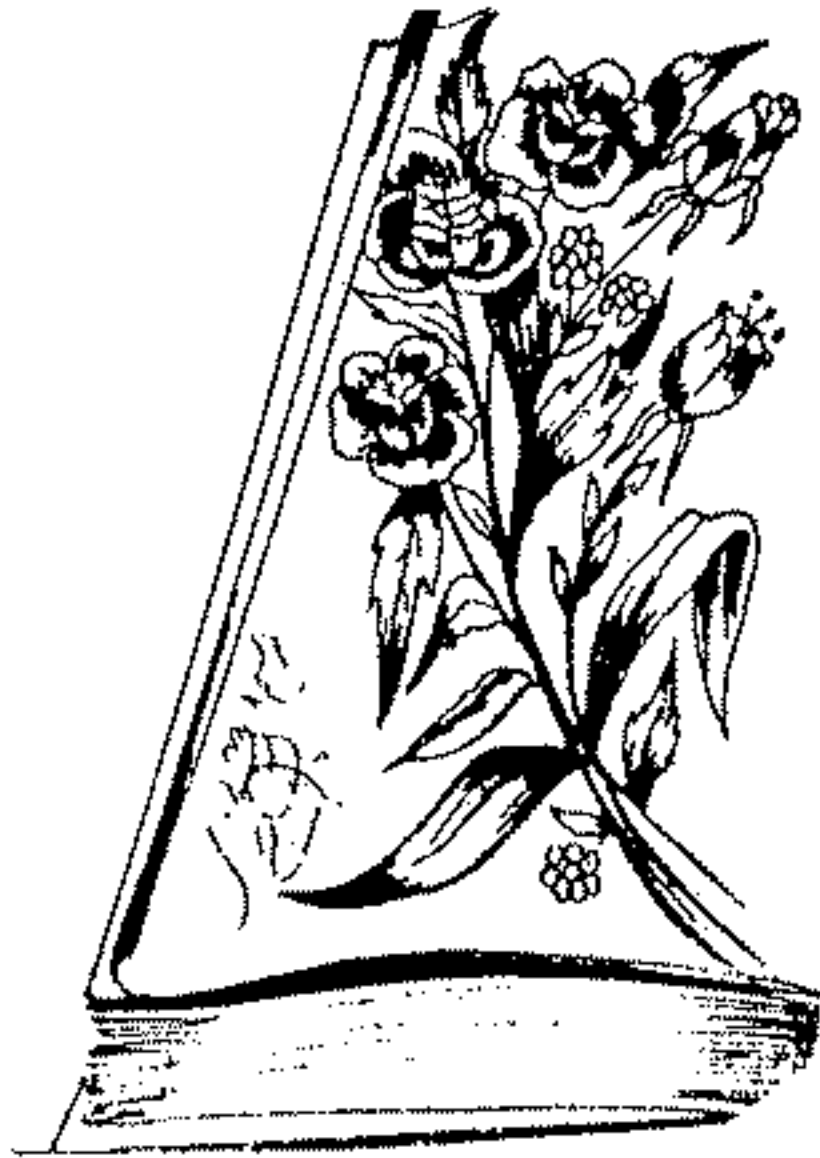
(حسین فولادی قمی)

مهر ولایت

از عشق تو جانا، ره میخانه گرفتم
 بایاد لب لعل تو پیمانہ گرفتم
 گم کرده سراپا و ندارم خبر از خویش
 این راه جنون است که مستانه گرفتم
 من واله و شیدا شدم از عشق تو جانا
 مجنون شدم و شهرت دیوانه گرفتم
 چون شمع فروزانم و ریزم برهت اشگ
 سبقت به ره عشق، ز پروانه گرفتم
 هر دم نفسی میزنم از مهر ولایت
 این موهبت از حضرت جانانه گرفتم
 خوردم بتولای تو من شیرزمادر
 زان شیر چنین همت مردانه گرفتم
 من از پدر آموختم این عهد و وفارا
 کاندر حرم کوی تو کاشانه گرفتم
 سودای هوای تو کجا میرود از سر
 کز خرمن احسان شمادانه گرفتم

از هجر تو بس طعنه زاغیاری شنیدم
خم گشتم از این بار که بر شانه گرفتم
یابن الحسن آخر نظری سوی گداکن
عمری است که جابر در این خانه گرفتم
گفتند مرا (میره‌ای) این رتبه که دادت؟
گفتم که من این رتبه زجانانه گرفتم

(حاج سید علی میره‌ای)



مظهر عدالت

خرم نموده عالمیان را جان دوباره داد جهان را
 دُردی کشان کوی خرابات ! باید کشید رطل گران را
 گردید عیان ز پرده پنهان کرد آشکار راز نهان را
 آورده نسل احمد مرسل ثانی عشر امام زمان را
 آمد به امر قادر سبحان تا رهبری کند همگان را
 امید بخش عالم هستی روشن نمود چشم جهان را
 از معجزات حی توانا تا زاده شد گشود زبان را
 سرزد مهی که مهر فلک هم از نور او گرفت توان را
 اندر حجاب رفته و بگذاشت درانتظار پیر و جوان را
 ای مهدی ای امید خلائق بازآ و پاک ساز جهان را
 ای مظهر عدالت، برخیز تعدیل کن به عدل زمان را
 باز آبرون ز پرده غیبت بشنو نوای آه و فغان را
 ظلم از حدود، گشت فراتر بشتاب و سخت بند میان را
 جور و ستم بس است خدا را برکن ز بن هم این و هم آن را
 مشتاق طلعت تو جهانست بنمای چهر مهر نشان را
 روشن نما ز نور وجودت چشمان جمله منتظران را
 آرام بخش روح و روانی اینک بیار خط امان را
 ای شاهباز عشق و عدالت بپذیر این شکسته بیان را

مدح تو چون نمود «گرامی»

دادش خدای طبع روان را

گل و لبخند

گیسورها در باد می‌آیی ای آخرین عشق تماشایی
با کوله‌باری از گل و لبخند می‌آیی از سمت شکوفایی
می‌آیی و گم میشوم هر روز در کوچه‌های ناشکیبایی
ای آسمانی‌تر مرا بر کن از آن هیاهوهای دریایی
آغوش گرم گندمی، ای عشق گرم کن ای آغوش رؤیایی
در خلسه نام تو می‌رقصند دل‌های نامیرای بودایی
قاصح چشمان تو راهی نیست از پشت این شبهای یلدایی
شاید تویی آنکس که می‌آید پیچیده در شولای تنهایی
شاید تویی آن آخرین موعود آن عشق، آن عشق اهورایی

یکروز از آنسوی رؤیاها

از بیکرانی سبز می‌آیی

(سید مهدی طباطبائی نژاد)

اشک شکوفانی

ای عشق بلرزان تن دنیایی مارا
در زخم بپیچان دل اینجایی مارا
مجنونتر و آواره‌ترینیم در این دشت
افزونتر از این کن غم لیلایی مارا
افسوس در این دشت عطشناک، نفهمید
جزاشک، کسی راز شکوفایی مارا
باعشق جنون جوش، بگویید بیاید
تفسیر کند این همه شیدایی مارا
یاران نکند این همه دل بستن برخاک
کمرنگ کند باور فردایی مارا
ماییم و پریشانی و پیراهن اندوه
یارب برسان یوسف زهرائی (س) مارا

(نعمت!... شمس پور)

در پگاه فصل ظهور

چه خوب بود که از تو زمانه پرمی شد

و جای خالی تو، شادمانه پرمی شد

حدیث زلف تورا، بیدلانه می خواندیم

تمام شهر شب از این فسانه پرمی شد

شمیم زلف تو، در هر کرانه می پیچید

فضای تنگ دل از بیکرانه، پرمی شد

نسیم وار، زهرجا عبور می کردی

نهال خاطره ها از جوانه پرمی شد

ملال کنج قفس را، زیاد می بردیم

زعتر سنبل و گل، آشیانه پرمی شد

شکوه کوچ پرستو به شهر برمی گشت

وجود چلچله ها از ترانه پرمی شد

سرود سبز قناری، ز دشت می آمد

فضای زمزمه با این بهانه، پرمی شد

به رنگ لاله، جنونم دوباره گل میکرد

به رنگ شعله، دلم از زبانه پرمی شد

سرود عشق و جنون را مرور می کردیم
 و شهر از غزل عاشقانه پر می شد
 نشان کلبه ما را کسی نمی دانست
 ز نور ناب حضور تو، خانه پر می شد
 ز کعبه، نغمه توحیدی تو می آمد
 حرم، ز عطر توای بی نشانه پر می شد
 چه خوب می شد اگر در پگاه فصل ظهور
 از آفتاب جمالت، زمانه پر می شد

محمد علی مجاهدی (پروانه)

حضرت مهدی (عج) خطاب به مادر

من مهدیم در دست، تیغ انتقامم
 مادر به قبر مخفیت باد اسلامم
 ای قلب مجروحم کباب از غربت تو
 باریده اشکم قرنهای بر تربت تو
 شب تاسحرها سوختم از سوز داغت
 بودم چراغ قبر بی شمع و چراغت
 عمری برایت گریه همچون ابر کردم
 هم سوختم هم ساختم هم صبر کردم

دیروز رو گرداند، امت یکسراز تو
امروز باشد مهدیت تنهاتر از تو
مادر دلم خون است از بندم رها کن
دستی برآور بر ظهور من دعا کن
تا با ظهورم انتقامت را بگیرم
یا در کنا قبر پنهانت بمیرم
مادر شنیدم بارها قاتل تو را کشت
ای یار تنهای علی آخر چرا کشت
قنقد در آن ساعت به ثانی اقتدا کرد
دست تو را از دامن مولا جدا کرد
نفرین بر آن قوم خدانشناس کردم
درد تو را در قلب خود احساس کردم
ای کاش بودم تا علی را یار بودم
جای تو من بین در و دیوار بودم
آنانکه پای خطبه‌ات ساکت نشستند
ای کاش دست قاتلت را می شکستند
کی میشود بردارم از جانت محن را
از خاک بیرون آورم باز آن دو تن را

در حلقه زنجیرشان محکم ببندم
 فریاد «یا اقا» رسد از بند بندم
 دریا کنم از خون دل، چشم ترم را
 پرسم چرا کشتید آخر مادرم را
 گیرم امیرالمؤمنین را دست بستید
 بازوی زهرا را چرا آخر شکستید
 اجر ذوی القربای پیغمبر، کتک بود؟
 یا پاسخ حق نمک، غصب فدک بود
 مادربه اشک چشمهای دوستانم
 داد تو زین بیدادگرها میستانم
 من بهترین یار، وفادار تو هستم
 روز ظهورم هم عزادار تو هستم
 شمشیر خونریزم بود مدیون محسن
 نقش است بر آن انتقام خون محسن
 ای قبر پنهانت زیارتگاه مهدی
 خورشید قرآن، اختر دین، ماه مهدی
 تو عالمی را اشک و سوز و شوردادی
 باروی سیلی خورده خود نوردادی
 حاج غلامرضا سازگار (میثم)

بهار بی نشان

آشنای گام تو، جاده‌های آسمان

سرخوشان جام تو، تا همیشه عرشیان

ای رسول گل سرشت، ای تجسم بهشت

ای طراوت شگفت، ای بهار بی نشان!

آفتاب می شود آفتابی ای عزیز

با اشاره‌های آن چشمهای مهربان

پاس احترام تو ای شکوه بی نظیر

میشود زجا بلند پیش پات کهکشان

تا پرندۀ دلم بال بال میزند

جار میزند تو را آسمان در آسمان

باز میشود دل غنچه‌های منتظر

با حضور سبز تو ای بهار ناگهان!

(نعمت ا. شمسی پور)

بیاد مسجد جمکران

اگر درمان درد خویش می خواهی بیا اینجا
 دوا اینجا، شفا اینجا، طیب دردها اینجا
 شکسته بالی ما، می دهد بال و پری مارا
 اگر از صدق دل آریم روی التجا، اینجا
 طلب کن بازبان بی زبانی، هر چه می خواهی
 که سر داده ست گلپانگ اجابت را، خدا اینجا
 به گوش جان توان بشنید لبتیک خداوندی
 نکرده با لب خود آشنا حرف دعا، اینجا
 هزاران کاروان دل، در اینجا میکند منزل
 اگر اهل دلی ای دل بیا اینجا، بیا اینجا
 دل دیوانه من، همچو او گم کرده یی دارد
 زهر درد آشنا گیرد سراغ آشنا اینجا
 زهر سو جلوه یی دل را به خود مشغول می دارد
 هزاران پرده می بینند ارباب صفا اینجا
 صدای پای او، در خاطر من نقش می بندد
 مگر می آید آن آرام جانها از وفا اینجا
 به بوی یوسف گمگشته می آید مشوغافل
 توانی چنگ زد بردامن خیرالنساء اینجا

بارگاه حضرت معصومه

شکوه بارگاه حضرت معصومه را نازم
که می‌سایند سر بر در گه‌او، اولیا اینجا
مشواز حرمت این بارگه غافل، که مهدی را
زیارت کرده‌اند اهل بصیرت بارها، اینجا
حریمش را اگر دارالشفاء خوانند جا دارد
که می‌بخشد خدا هر دردمندی را شفا اینجا
علاج درد بی درمان کند لطف عمیم او
نباید بر زبان آورد حرفی از دوا اینجا
حدیث عشق با «پروانه» می‌گویی نمی‌دانی
که می‌سوزد بسان شمع، از سرتابه پائینجا

محمد علی مجاهدی (پروانه)

گمند نور

به یمن مهر تو دل، همنشین خورشید است
که ذره همدم مهر آفرین خورشید است
سیاه‌روز از آن شد دل بلاکش من
که بی فروغ رخت همنشین خورشید است

اگر به توسن رهوار خود رکاب زند
 به گرد تونرسد، این یقین خورشید است
 دمی که جلوه کنی ای جمال نورانی!
 بروی تو که دم واپسین خورشید است
 فروغ آن یدببضا، جهان متور کرد
 که دست توست که در آستین خورشید است
 به غیر خوشه‌یی از خرمنت به او نرسد
 ولی هنوز جهان، خوشه چین خورشید است
 بر آفتاب پرستان بیا و خرده مگیر
 که خاک کوی تو مهر چین خورشید است
 شبی به پیش تو دم زد ز پرتوافشانی
 هنوز ماه فلک شرمگین خورشید است
 به درگه تو کجا سر توان نهاد از مهر
 که فرش توست که عرش برین خورشید است
 به جستجوی تو، دل با کمند نور خوش است
 ببین که ذرّه ما در کمین خورشید است
 بسا شبا که به یاد تو، غرق نور شوم
 دلی که با تو نشیند، قرین خورشید است

دلم ز مهر تو کانون نور میگردد

چرا که همدم مهر آفرین خورشید است

بیا که سگه به نام تو میزند گردون

بیا که نام تو ، نقش نگین خورشید است

محمدعلی مجاهدی (پروانه)

روشن گر جهان

تابه کی در پرده مانی ماه من! روشنگری کن

تا کنی هر دلبری را عاشق خود، دلبری کن

جلوه بی کن زهره را چون ذره محو خویش گردان

رخ نما و مشتری را بر رخ خود، مشتری کن

تابکی از دوری ماه زُخت کوکب شمارم

چرخ دین را مهر شو، در آسمان روشنگری کن

شاهباز دین زهر سومی خورد تیری خدا را

طایر بشکسته بال دین حق را شهپری کن

قاف تا قاف جهان پر شد ز ظلم ای حجت حق!

تکیه زن بر مسند عدل الهی، داوری کن

موج بحر کفر، پهلو میزند بر ساحل دین

نوح شو، طوفان بپا کن، فلک دین را رنگری کن

تا نداده حق پرستی جای خود بر بت پرستی
 بت شکن شو چون خلیل و، دفع خوی آذری کن
 تابه کی چرخ ستمگر بر مدار ظلم گردد؟
 تا کنند اندر مدار عدل گردش، محوری کن
 کفر را از ریشه برکن، ظلم را از بن برافکن
 برق شو، از دشمنان خرمن بسوزان، تندری کن
 تابه کی ای گوهر دین از صدف بیرون نیایی؟
 ناخدا شو، کشتی دین خدا را رهبری کن
 تیغ برکش از نیام و، قصد جان دشمنان کن
 پای برزن بر رکاب و، حمله های حیدری کن
 ای همه جانها به لب از هجر رویت! چهره بگشا
 وی همه آثار هستی از تو مُشتق! مصدری کن
 گر هوای یاری او را به سر «پروانه» داری
 تا توانی خدمت عشاق پور عسگری کن

اگر سپیده بیاید

کلیم را چه نیازی که دل به طور دهد؟
به طور، جلوه فرود شد دلی که نوردهد
سپهر، حلقه بگوش کسی که همچو کلیم
زنور خویش فروغی به شمع طور دهد
نمی دهد به سلیمان، جُوی قناعت را
اگر که سلطنت خویش را به موردهد
بهشت عشق درین خاکدان، حرام کسی
که دل گهی به قصور و، گهی به حور دهد
نوشته اند به سنگ مزار کور دلان
که: حرف مرده دلان، بوی خاک گوردهد
کجاست پیر صفا مشرب خدا جوئی
که مثل آینه، مار از خود عبور دهد
به گرد جام «دعای قدح» شود مسطور
اگر پیاله صلای هوالغفور دهد
صبا به گل نفسی های من برد حسرت
اگر به من نفسی رخصت حضور دهد
زمانه در تب شب اینقدر نمی سوزد
به آفتاب اگر فرصت ظهور دهد
اگر سپیده بیاید، دو چشم منتظرم
به دست هر مژه، آینه بلور دهد



امام آفرینش

آئینه پوش آمد تمام آفرینش
از راه می آید امام آفرینش
آید به دنیا عرش پیمایی که از او
سنجیده میگردد مقام آفرینش
آید سوار رفرف معراج انسان
باشد به دست او زمام آفرینش
ساقی به یمن مقدم او تا قیامت
ریزد می هستی به جام آفرینش
مهد سعادت مهدی زهرا که باشد
هرم نگاه او دوام آفرینش
در دامن نرجس گل طاهها شکفته
پرشد زعطر او مشام آفرینش
جان «کمیل» از شوق، لبریز تجلی است
مرغ دلش پرزد به بام آفرینش

زود برگرد

انتظار تو به کشتن دهد آخر ما را

شب سحرگشت بگو تا چه کنم فردا را

میهمان دل حیرت زده ام باش دمی

که نگاه تو تسلی ست دل شیدا را

گریبایی همه جا رنگ صفا میگیرد

عشق، پُر میکند از آمدنت دنیا را

تکیه بر کعبه کن ای قبله امید و بگیر

انتقام گل پرپر شده طاهارا

زود برگرد که جز اشک شفا بخش تو نیست

مرهمی بازوی نیلوی و دل زهرا را

مژده آمدنت قیمت جان می ارزد

تاری از موی تو آقا به جهان می ارزد

ندای جاء الحق

کجائی ای شه گردون سریر مهدی جان

شدم زهجر تو از عمر سیر مهدی جان

بیا و زود زیبگانه انتقام بگیر

بیا که گشته ظهور تو دیر مهدی جان

ز چهره پرده برافکن جمال خود بنمای

امید هر دل برنا و پیر مهدی جان

بیا و پرچم دین را به اهتزاز آور

به امر خالق حی قدیر مهدی جان

توئی امام و توئی قائم و توئی حجت

توئی به راز دو عالم خبیر مهدی جان

توئی ولی و توئی والی و توئی والا

توئی به خلق دو عالم امیر مهدی جان

توئی امیر به حق عبدخالق مطلق

توئی ز جانب یزدان سفیر مهدی جان

بیا بیا که در این غم سرای ظلمانی

رخ تو هست چو بدر منیر مهدی جان

زکینه توزی اعدا زیبای افتادم

عنایتی کن و دستم بگیر مهدی جان

بخوان به کعبه ندای رسای «جاء الحق»

رسان بگوش جهانی صفرمهدی جان

بیا به یاری اسلامیان قدم بردار

که نیست غیر تو مارا مجیر مهدی جان

بیا و عاشق خود را از انتظار برآر

که عشق توست مراد رضمیرمهدی جان

روا مدار که باشند رهروان رهِت

به چنگ فرقه کافر، اسیر مهدی جان

به روز حشر ز «محبوب» هم شفاعت کن

ز راه مهر در آن دار و گیر مهدی جان

حاج احمد مشجری (محبوب)

محبوب دلها

- کی شود رخسار آن ماه دلارا را ببینم
 طالعم یاری کند آن مهر رخشا را ببینم
 کی شود آن صاحب عصر و زمان ختم امامان
 پرده برگیرد زرخ تا آن دلارا را ببینم
 کی شود چشم امیدم اوفتد بر روی ماهش
 با هزاران اشتیاق آن سرو بالا را ببینم
 کی شود نور هدایت هادی راه حقیقت
 وارث پیغمبر و فرزند زهرا را ببینم
 کی شود با ذوالفقار حیدری از کعبه آید
 تابخاک و خون کشاند جسم اعدا را ببینم
 کی شود آن آیت فتح و ظفر گردد نمایان
 تا بدستش رایت «انافتحننا» را ببینم
 کی شود آن ناخدای کشتی ایمان و تقوا
 بحر رحمت حجت خلاق یکتا را ببینم
 کی شود بینم سحر گردیده روزی شام هجران
 وصل آن مهر منیر و روی رخسار ابه بینم

دوری او می‌رباید طاقت و تاب از دل من
باشد از نزدیک آن رخسار زیبا را ببینم
از شمیم موی او گردد مشام جان معطر
گرم آن گلچهره گلزار طاهارابه بینم
کی شود آید جیبیم بر سرو بادیده دل
مهدی صاحب‌زمان «محبوب» دلها را ببینم

طیب درد مندان

الای رهبر احرار، مهدی امام و هادی ابرار، مهدی
کجائی ای نهال باغ زهرا سلیل حیدر کرار، مهدی
الای وارث دین محمد (ص) یگانه حجت دادار، مهدی
تو وارث بر جمیع اولیائی توئی خاتم بهشت و چار، مهدی
کجائی ای طیب درد مندان! که از هجرت شدم بیمار، مهدی
فراق رویت ای ماه دل افروز محبان را دهد آزار، مهدی
بیا کز هجر، روز دوستانت شده مانند شام تار، مهدی
بیا ای ماه افلاک ولایت به چشمانم قدم بگذار، مهدی
محیط آفرینش را ز رفعت توئی چون نقطه پرگار، مهدی

جمال خویشتن بنما به «محبوب»

که باشد طالب دیدار، مهدی

حاج احمد مشجری (محبوب)

شوق وصل

زهجر روی تو چشمم پر آب می گردد
 زاشک، خانه صبرم خراب می گردد
 هزار ناله جان سوز بر زبان جاریست
 اگر قلم بنویسد کتاب می گردد
 بیا که درد این شهر پر ز مکر و فریب
 به یمن آمدنت انقلاب می گردد
 علی الصباح وضومی کنم به چشمه مهر
 به شوق آن که دعای مستجاب می گردد
 چو شبمی که شود تازه تر به بوی گلی
 بیاد روی تو اشکم گلاب می گردد
 صبا ز لطف، از آن زلف گر خبر آرد
 سرشک دیده دل مشک ناب می گردد
 از آن زمان که نشانی صبا ز موی تو داد
 دلم چو زلف تو در پیچ و تاب می گردد
 مساز خانه به بحر غمش که مثل حباب
 اگر زنی مژه بر هم خراب می گردد
 در انتظار تو هر شب میان بستر غم
 به شوق وصل دو چشمم پر آب می گردد

گل رخسار

چه شد آن یار که دل طالب دیدارش بود
دل عشاق جهان جمله گرفتارش بود
چه شد آن نرگس مستی که دل غمزده‌ام
بلبل نغمه‌سرا بر گل رخسارش بود
کوهمان یوسف مصری که عزیزان جهان
همگی با دل و جان جمله خریدارش بود
غم هجران بگشاید این دل افسرده‌من
کو طبیعی که همان غمزده بیمارش بود
سیل اشکم کند ار کلبه صبرم ویران
چه کند دیده بیمار که غمخوارش بود
مهر عالم که در او این همه نورست و فروغ
همه از دولت او بوده و ز آثارش بود
به شب آن سوز و گدازی که ز دل برخیزد
قلبی از دل پرسوز و شرر بارش بود
(زاهدی) در سخنش راه بدلها کرده است
حظ و فیضی است که از مکرمت یارش بود

(مهدی زاهدی)

« انتظار »

به آتش می کشم از شوق امشب پیکر خود را

که تاریخم بی پایت صبحدم خاکستر خود را

برای روز موعودی که با خورشید می آیی

پراز گل کرده ام اوراق سبز دفتر خود را

کلید آسمان در دستهای مهربان توست

بیاتاپرکنم از عشق امشب باور خود را

به ساحل آمدی افسوس مثل موج برگشتی

بزانو داشتم وقتی سرهمسنگر خود را

ببارای آفتابی تر در این تکرار تاریکی

که برگیرم ز چشمانت نگاه آخر خود را

کوی دوست

زیبا تر از دو چشم تو پیدانمی‌کنم

پروانه‌ام ز عشق تو پروانمی‌کنم

گر جان طلب کنی دهمت ای عزیز جان

من کار دل حواله به فردا نمی‌کنم

محراب ابروان تو تا قبله من است

رویی به سوی دیر و کلیسا نمی‌کنم

سرمی‌نهم به دامن صحرا و می‌روم

یادی دگر ز کوچه لیلا نمی‌کنم

تا گشته‌ام خمار دو چشم خمار تو

مستی دگر ز ساغر و صهبا نمی‌کنم

چون شمع نیمه سوز بگشتم به گرد شهر

گم کرده‌ام دلم ز چه پیدانمی‌کنم

(علی اکبر خالقی)

تا چند شکیبایی

ای روشنی دیده، ای روشنی دلها
 خورشید منیر از تو ای مهر جهان آرا
 از هر که ربودی دل سرگشته بصحرا شد
 هجران تو یامهدی آتش زده بر دلها
 تا چند نهانی از چشم همه مشتاقان
 تو گوشه چشمی بر یاران ز وفا بنما
 ما دل شدگان مستیم از جام تو لایت
 دریاب محبان را ای برهمگان مولا
 شد بی گل روی تو گلزار، خزان دیگر
 برخیز بهاری کن بستان و گلستان را
 تو منقم خون سالار شهیدانی
 داد دل آن مظلوم برگیر ز دشمنها
 ای دلبر دریا دل ، دل بی تو غمگین باشد
 با لطف و عنایاتی غم از دل ما بزد
 ای مظهر یزدانی، ای پشت و پناه دین
 برخیز و نما اسلام ای حجت حق احیا

ای پادشه خوبان ، جان بی تو به لب آمد

تا چند شکیبائی ای رهبر بی همتا

امید «فلق» باشد تا فجر شود طالع

گلزار شود خرم شاداب شود گلها

حسین پیروی

وعده‌گاه عاشقان

جمکران ای کعبه‌اهل ولا	جمکران ای قبله‌عشق و صفا
جمکران ای سرزمین رازها	مرکز امدادها اعجازها
جمکران ای وعده‌گاه عاشقان	با جمال مهدی صاحب زمان
جمکران ای پایگاه انتظار	ای از آن محبوب دلها یادگار
نام مهدی زینت پیشانیت	این فضا را داده بس روحانیت
از در و دیوار آید بوی دوست	گشته‌ای آئینه‌دار روی دوست
تابد از صحن و سرایت آفتاب	ریزد از گلدسته‌هایت عطر ناب
گنبدت طعنه زند برآسمان	خاک تو منزلگه افلاکیان
ای که در شأنت امام منتظر	از لب لعلش فشانده این گهر
هرکه رو بر این سرای ما کند	این چنین آید نماز اینجا کند
گوئیادر کعبه خواندستی نماز،	جمکران از این شرف برخوردار
در تو یاران سربه صحرا برده‌اند	ره به سوی کوی مولا برده‌اند

سرفروداينجابه خاک آورده اند سينه هاي چاک چاک آورده اند
 ای بسا شب تا سحر ناخفته اند يا اباصالح اغشنا گفته اند
 يا اباصالح ظهورت دير شد عاشقت از درد هجران پير شد
 خاک تو با اشکهايشان آشناست انعکاس ناله هاشان در فضاست
 پايگاهِ صاحبِ عصر و زمان پرچمت افراشته اي جمکران
 جمکران گنجينه اسرارها جمکران بالاتر از پندارها
 عاشق دلخسته مهدي بيا اي دلت را بسته مهدي بيا
 از کجا جوئي دواي دردها؟ جمکران دارالشفای دردها
 حاجت آرخواهی در اینجا می دهند داداگرخواهی در اینجا می دهند
 بهتر از هر دلبری اینجا بود حجة بن العسکری اینجا بود
 اندر این مسجد صلا باید زدن حجت حق را صدا باید زدن
 دستها سوی سما باید نمود بهر آن حضرت دعا باید نمود

«موسوی» در جستجوی آبرو

سر بنه بر خاکهای کوی او

شمس تابان

بزندان غمت کردی اسیرم غمت از زندگی کرده است سیرم
ندارم جز ظهورت آرزویی همی ترسم نیائی من بمیرم
تو خود مولای ما صاحب زمانی بدربار ولایت مستجیرم
خدا خواهد در این ایام نزدیک عنایات تو گردد دست گیرم
توئی آن آفتاب ابر غیبت بیا ای شمس تابان منیرم
دلخون شد در این ایام غیبت ترحم کن بدربارت فقیرم
پناهم ده تو ای محبوب سبحان که من اندر پناهت جای گیرم
گدائی از گدایان تو هستم بدربار ولایت مستجیرم
تو محبوب دل اهل ولائی توئی واقف باحوال ضمیرم

خدا دائر کند امر ظهورت

که من از حضرتت فیضی بگیرم

یک شب اگر بخواب من آبی چه میشود

یک شب اگر بخواب من آبی چه میشود
 یکبار اگر رخت بنمائی چه میشود
 جز حسرت نگاه تو نبود مرابه دل
 یکشب اگر بخواب من آبی چه میشود
 توشهریار ملک وجودی و من گدا
 شه، گر کند نظر به گدائی چه میشود
 در پشت پرده‌ای و ربائی زسینه دل
 بی‌پرده رخ اگر بنمائی چه میشود
 ازدوری تو آینه دل گرفته زنگ
 این زنگ را اگر بزدائی چه میشود
 کرده سیاه، روز مرا شام هجرتو
 این شام اگر تو صبح نمائی چه میشود
 در دشت آرزوی لقای تو چون منی
 گر ره برد زلطف بجائی چه میشود
 خار غمت خلیده بپایم اگر زلطف
 آری برون تو خار زبائی چه میشود

از درد بیکسی دل ما آمده بدرد
بر درد ما کنی تو دوائی چه میشود
ظلمت گرفته بی توسرای دلم، اگر
روشن کند رخ توسرائی چه میشود
از دوریت صحیفه خاطر شده کدر
یابد گر این صحیفه جلائی چه میشود
گر از نوال سفره احسان و بخششت
یک بی نوا رسد به نوائی چه میشود
گر مستمند کوی تو با یک نظر شود
خود دستگیر حاتم طائی چه میشود
یکبار رخ اگر بنمائی بجمع ما
بر درد عشق ما بفزائی چه میشود
پیچد در آسمان و زمین گرنوای تو
دانند مرد و زن که کجائی چه میشود
جانها رسیده منتظران را به لب همه
یک صبح جمعه گرز درائی چه میشود
بگذشته کاروان و دراین دشت پر خطر
آید بگوش بانگ درائی چه میشود

بی تو صفا بگلشن گیتی نمانده است
 آری بگلشن ارتو صفائی چه میشود
 سرسبز اگر دوباره شود گلستان دین
 مرغان کنند نغمه سرایی چه میشود
 گل بی تبسم تو نخندد، دهان گل
 گر با تبسمت بگشائی چه میشود
 گر بانظاره گل روی تو بلبلان
 برپا کنند شور و نوائی چه میشود
 خواهی گر از خدا فرج خود، دعا کنی
 واقع نگردد هیچ بدائی چه میشود
 آبی ز پشت پرده غیبت اگر برون
 روشن کنی توارض و سمائی چه میشود
 پوشی اگر لباس فرج بر قد رسا
 خود بر جهانیان بنمائی چه میشود
 گر ذوالفقار خود تو حمایل کنی بدوش
 گیری بدست خویش لوائی چه میشود
 تکیه کنی بکعبه گرفته بکف لوا
 بر خلق اگر دهی تو ندائی چه میشود

در اهتزاز آری اگر پرچم ظفر
بینند خلق روی رهائی چه میشود
تکیه اگر به مسند شاهنشهی زنی
بر ما کنی تو حکمروائی چه میشود
آری برون زخاک تن ثانی لعین
با او کنی تو چون و چرائی چه میشود
خود نامه جنایت او بر جهانیان
خوانی اگر بیانگ رسائی چه میشود
گوئی چرا تو مادر مارا کتک زدی
صادر کنی تو حکم نهائی چه میشود
بندی بچوب تو پیکرتن منحوس آن لعین
گیری بدست خویش عصائی چه میشود
آری سپس به محکمه عدل آن دگر
کیفر اگر دهی بسزایی چه میشود

(سید مصطفی آرنجی)

**تو ذوالفقار حسینی**

تو شمسِ چرخِ ولائی، خدا کند که بیائی
فروعِ ارض و سمائی، خدا کند که بیائی
بزرگ مطلعِ نوری، جمالِ ربِّ غفوری
تو قبله عرّفائی، خدا کند که بیائی
تو شاهِ عرشِ جلالی، توماهِ بُرجِ کمالی
تو آفتابِ هُدائی، خدا کند که بیائی
تو مُنجیِ بشرِ آستی، تو بر علی پسر آستی
تو ذخرِ آلِ عبائی، خدا کند که بیائی
تو مُصحفِی، تولوائی، تو یاورِ ضِعفائی
تو وارثِ شُهدائی، خدا کند که بیائی
تو روحِ عشق و امیدی، تو خونبهایِ شهیدی
تو بحرِ لطف و عطائی، خدا کند که بیائی
به چهرهٔ غیرتِ حوری، لطیف‌تر ز بلوری
چراغِ اهلِ صفائی، خدا کند که بیائی
تو دستگیرِ فقیری، به کائناتِ امیری
به قلبهاتو ضیائی، خدا کند که بیائی

توئی که محرم رازی، تو جانِ عشق و نمازی
تو کعبه‌ای تو صفائی، خدا کند که بیائی
گرفته شرک فضا را، به بسته راه دعا را
تو فیض بخش دعائی، خدا کند که بیائی
تو کعبِ امن و امانی، ولی عصر و زمانی
تو منجی دوسرائی، خدا کند که بیائی
توئی سلاله قرآن، تو خاتمی به امامان
ستون عرش علائی، خدا کند که بیائی
به عاشقان تو حبیبی، بدر عشق طبیعی
تو کیمیا تو شفائی، خدا کند که بیائی
تو ذوالفقار حسینی، تو یادگار حسینی
تو دستیار خدائی، خدا کند که بیائی
تو نینوا تو فراتی، تو چشمه سار حیاتی
تو کربلا تو منائی، خدا کند که بیائی
به صبحگاه ظهورت، به شامگاه حضورت
روان به کربلای، خدا کند که بیائی
به بزم شام غریبان، کنار جسم شهیدان
برای نوحه سرائی، خدا کند که بیائی



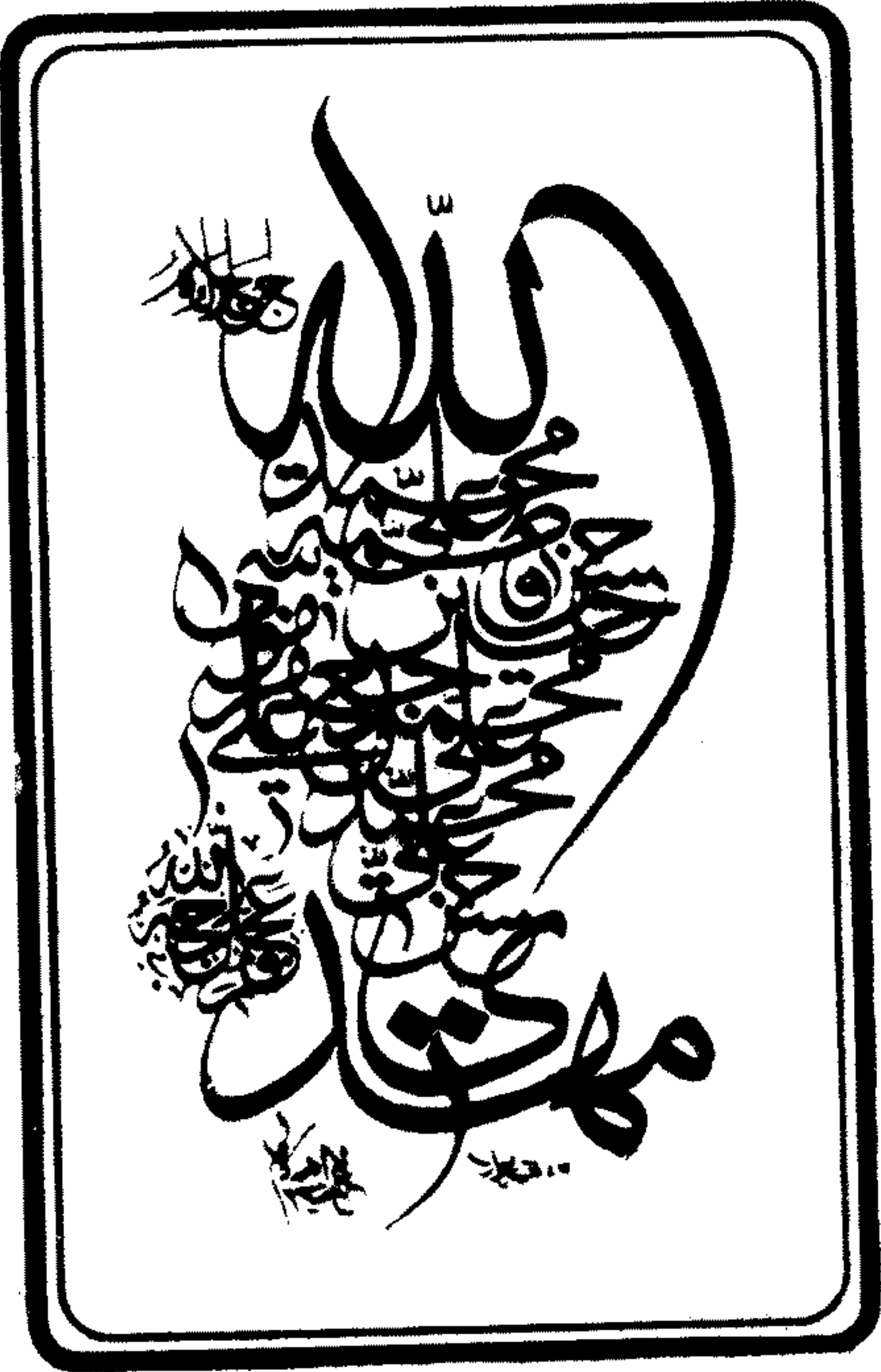
بِدردِ پهلویِ زهرا، بزخمِ سینۀ مادر
تو مَرهمی تو دَوائی، خداکند که بیائی
کنار تربتِ مادر، برای غربتِ مادر
خداکند که بیائی، خداکند که بیائی
فدای عارضِ ماهت، نشسته بر سرِ راهت
(حیات) بَهرِ گدائی، خداکند که بیائی

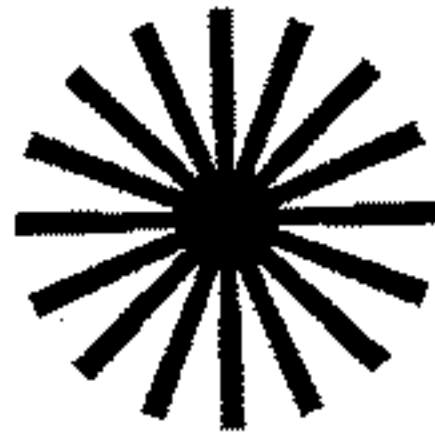
(محمد حیاتبخش)

ای حجتِ حق به انس و جانِ ادراکنی
مولای زمین و آسمانِ ادراکنی
غیر از تو مرا پناهگاهی نبود
ای مهدی صاحب الزمانِ ادراکنی

(علی اصغر یونسیان)

(ملتجی)





فصل سوم

سرودهای میلادیه

حضرت مهدی صاحب الزمان
«عج الله تعالی فرجه»

آیت نور

ساقیابنده می تولا به صفای روی دلبر ما
که رسیده فصل عشق و شادی آمده یوسف آل طاهرا

مهدی گل گلخانه زهر آمد

مولا آمد مولا آمد مولا آمد

نام او زمزمه لب حور بیت نرجس شده وادی طور

جلوه حسن ازل رسیده به جهان آمده آیت نور

آئینه پر فروغ یکتا آمد

مولا آمد مولا آمد مولا آمد

در یکدانه خلقت آمد از قدومش بوی جنت آمد

چلچراغ محفل محبتان مهر رخشان امامت آمد

صاحب زمان مهدی مه بطحا آمد

مولا آمد مولا آمد مولا آمد

عطر گل از رخ او بوئید آیت خدا از او بجوئید

مولد سبط پیمبر آمد تهنیت به مصطفی بگوئید

مهدی، نور بزم آل طاهرا آمد

مولا آمد مولا آمد مولا آمد

قبلة عشق

یا اباصالح کعبه جانی تو صفای محفل یارانی
نام تو تسبیح و دعای ما
مهدی زهرا مهدی زهرا
شکر حق مستم ز سبوی تو قبلة عشقم شده کوی تو
بهر ما هستی جنت اعلا
مهدی زهرا مهدی زهرا
تو به دلها جلوه امیدی تو فروزان مشعل توحیدی
دست مادامان تو یامولا
مهدی زهرا مهدی زهرا
واقف سری غم مادانی منتقم خون شهیدانی
طالب خون شهدا بازآ
مهدی زهرا مهدی زهرا
یک جهان فتنه غم دل بیحد ای فروغ چشم و دل احمد
تو بیا از دل غم ما بگشا
مهدی زهرا مهدی زهرا

ابولفضل آسمانی (سماوی)

آئینه توحید

از نسیم سحر این خبر آمد منتظران ز ره منتظر آمد

آمده شوق و شور — سامره کوه طور — گشته میلاد نور

آمده لاله باغ محمد (ص) حجت ابن الحسن فروغ سرمد

شد بهاران جهان از گل نرجس مهدی باعطر و بوی احمد آمد

آمده شوق و شور — سامره کوه طور — گشته میلاد نور

در سپهر شرف سرزده خورشید جلوه گر آمد آئینه توحید

ظلمت و تیرگی رخت از جهان بست برتن عالم لباس نور، پوشید

شوق و شور — سامره کوه طور — گشته میلاد نور

نیمه ماه شعبان المعظم آمده مولد ولی اعظم

بر قدم گل گلزار زهرا گوید امشب فرشته خیرمقدم

آمده شوق و شور — سامره کوه طور — گشته میلاد نور

ابولفضل آسمانی (سماوی)

لطف کبریا

ای بیماران درد عشق مژده مژده دوا رسید
ازلطف کبریا زره خاتم الاوصیا رسید
آمده سرسرمدی ، دسته گل محمدی

یا مولا صاحب الزمان

آن شمس پرفروغ حُسن کز او روشن جهان شده
در سحرگاه نیمه ماه شعبان عیان شده
آمده صاحب الزمان ، فرمانروای انس و جان

یا مولا صاحب الزمان

تا جلوه گر ز لطف حق شد گل روی این نگار
شد خیره در گل رخس چشم گل های روزگار
آمده حجت و دود ، زیباترین گل وجود

یا مولا صاحب الزمان

همراه موکب شرف بانغمه های دلنشین
مهمان قدسیان شور این قنداقه نازنین
صد مرحبا و آفرین ، براین مولود مه جبین

یا مولا صاحب الزمان

بیت امام عسگری (ع) شد مهبط فرشتگان

از فرط شادی و شعف دست افشانند و کف زنان

مصلح عالم وجود، دیده به این جهان گشود

یا مولا صاحب الزمان

جان جهان فدای تو یا مهدی ای امام عصر (عج)

تنها خدانهاده است در دست تو لای نصر

ای مصداق اتم نور، عجل عجل علی ظهور

یا مولا صاحب الزمان

یونسیان (ملتجی)

اشک سینا

آمده یوسف زهرا، بر سر بازار

هم انبیا هم اولیا، او را خریدار

به به به به، چه گلی وا شد

شادی کنید، عید زهرا شد

خانه مولا عسگری (ع)، غرق در نور است

با چشم دل گریزگری، وادی طور است

متجلی، وجه خدا شد

شادی کنید، عید زهرا شد

منتظر پیغمبران ، رخ هویدا کرد

دنیا را از نور رخس ، رشک سینا کرد

خورشید عشق ، عالم آرا شد

شادی کنید، عید زهرا شد

نرجس گرفته در بغل ، جان جانان را

جان جانان، یا مهدی صاحب الزمان را

آرامش دلها ، پیدا شد

شادی کنید، عید زهرا شد

یادگار اهل بیت مصطفی آمد

کف بزنید گل بریزید، دلربا آمد

ای بلبلان جشن گلها شد

شادی کنید ، عید زهرا شد

مصدق والشمس والیل چهره و مویش

جاء الحق زهق الباطل ، نقش بازویش

بامیلادش ، دشمن رسوا شد

شادی کنید، عید زهرا شد

یا فاطمه یا فاطمه عیدت مبارک

دارد نور چشمت، به سر تاج تبارک

هرعاشقی ، حاجت روا شد

شادی کنید، عیدزها شد

منتقم خون حسین آمده امشب

آمده بهریاری ، عمه اش زینب

ای ملتجی ، وقت دعا شد

شادی کنید، عیدزها شد

یونسیان (ملتجی)

امام زمان (عج)

میرسد مژده از حیّ تبارک مقدم یوسف زهرا مبارک

مهدی به دنیا آمد ، محبوب دلها آمد

چراغ بزم هستی گشته روشن خانه عسکری گردیده گلشن

نرگس، دسته گلی دارد بدامن بهتر از لاله و سنبل و سوسن

به به چه زیبا آمد، مهدی به دنیا آمد، محبوب دلها آمد

گلی که عطر و بوی خدا دارد به چه بوئیدن او صفا دارد

با ولایش عبادت بها دارد شیعه از عمق جان این نوا دارد

سرور و مولا آمد، مهدی به دنیا آمد، محبوب دلها آمد

ذهق الباطل و جاء الحق امشب جلوه گر شد به وجه مطلق امشب

بزم هستی گرفته رونق امشب زد کتاب ولا را ورق امشب

عید تولا آمد، مهدی به دنیا آمد، محبوب دلها آمد
غرق شادی زمین و آسمان است جلوه گر طلعت صاحب زمان است
عکس حسن خدا از او عیان است آنکه تبارک اله را نشان است
خوبی سراپا آمد، مهدی به دنیا آمد، محبوب دلها آمد
حق عطا کرده بر عروس زهرا زیبادسته گل محمدی (ص) را
مقدمش فرخنده بر رهبر ما هم به مستضعفان در همه دنیا
علی را همتا آمد، مهدی به دنیا آمد، محبوب دلها آمد

محمد موحدیان (امید)

محبوب دلها

حجت صاحب زمان عیدت مبارکباد
ای امید شیعیان عیدت مبارکباد
فرزند زهرائی، محبوب دلهائی
یا بن الحسن مهدی، یا بن الحسن مهدی
حق عطا کرده به نرگس دسته گل امشب
یا که آورد آمنه ختم رسل امشب
آمد از ره مصلح و منجی گل امشب
در عید میلادت، دلها کند یادت
یا بن الحسن مهدی، یا بن الحسن مهدی

لاله زهرا که یک دنیا صفا دارد
رنگ و بو و جلوۀ حسن خدا دارد
با ولای او عمل اجر و بها دارد

آئینه زهرا، سر تا قدم مولا
یا بن الحسن مهدی، یا بن الحسن مهدی

بانگ جاء الحق شده از آسمان نازل
همنوا با مژده نابودی باطل
گشته از یمن قدومت دین حق کامل

ای آخرین حجت، گنجینه عصمت
یا بن الحسن مهدی، یا بن الحسن مهدی

کی شود پاروی چشم شیعه بگذاری
از غم مادر نمائی پرده برداری
پرچم قسط و عدالت را بپاداری

ای وارث کوثر، شد نایبیت رهبر
یا بن الحسن مهدی، یا بن الحسن مهدی

روح امید

ليلة القدر بخوانید که عید آمده است

بردل اهل ولا روح امید آمده است

عید هم عهدی ماست ، مولد مهدی ماست ، تهنیت یازها

عطر جنت وزداز روی نکوی مهدی

میزند بوسه پدر بر گل روی مهدی

ساقی بزم الست ، جام غم را بشکست ، تهنیت یازها

فاطمه ، نخل ولای تو ثمر آورده

که عروس تو برای تو پسر آورده

یوسف مصر وجود ، بجهان رخ بنمود ، تهنیت یازها

رویش از سوره توحید حکایت دارد

قامتش آیتی از صبح قیامت دارد

آمده مصلح کل ، وارث ختم رسل ، تهنیت یازها

چشمه فیض خدای ازلی جوشیده

بوی عطر گل نرجس همه جاپیچیده

مهدی آل رسول ، کرده اجلال نزول ، تهنیت یازها

(محمد نعیمی)

گل بوسه

پیچیده در عالم عطر بوی مهدی گلبوسه بگیرد ماه از روی مهدی

امید و یار فاطمه - صبر و قرار فاطمه - گل بهار فاطمه

خوش آمدی خوش آمدی - یا ابن الزهرا

آمد عشق جانها، آمد شمع دلها مهر آل یاسین ، ماه آل طاها

سوره قدر فاطمه - جلوه بدر فاطمه - سرور صدر فاطمه

خوش آمدی خوش آمدی - یا ابن الزهرا

گلها خنده شوق ، بر لبها نشانند تهنیت بگویند جاء الحق بخوانند

جان جهان فدای تو - فدای خاک پای تو - بمیرم از برای تو

خوش آمدی خوش آمدی - یا ابن الزهرا

آمد سروناز طوبای بهشتی گردیده نشارش گلهای بهشتی

توئی هلال فاطمه - ماه جمال فاطمه - مهدی آل فاطمه

خوش آمدی خوش آمدی - یا ابن الزهرا

دلها گشته مست، از عطر لاله و گل آمد مهدی دین آمد مصلح کل

قسم بروی ماه تو - نشسته ام براه تو - بحسرت نگاه تو

خوش آمدی خوش آمدی - یا ابن الزهرا

ای مهدی زهرا، میلادت مبارک شمع بزم دلها میلادت مبارک

توئی فروغ ایزدی - ولی حی سرمدی - دسته گل محمدی

خوش آمدی خوش آمدی - یا ابن الزهرا

دارد ماه شعبان، پیک شادی و شور شد در بیت نرجس نازل سوره نور
توئی چراغ انجمن - ماه زمین مهر زمن - روحی فدای ابن الحسن
خوش آمدی خوش آمدی - یا ابن الزهرا

(محمد نعیمی)

دولت قرآن

روشن دیده زهرا شد، دلها غرق تمنا شد، نور حق به تجلا شد

آمد مهدی موعود

داده منادی، نغمه شادی، مبارک این میلاد

بارد رحمت جاء الحق، آمد آیت جاء الحق، دارد رایت جاء الحق

آمد مهدی موعود

دل شده مستش، باده پرستش، مبارک این میلاد

پایان شب هجران شد، صبح دولت قرآن شد، عید نیمه شعبان شد

آمد مهدی موعود

نور محمد، جلوه گر آمد، مبارک این میلاد

عطر باغ جنان آمد، یار خسته دلان آمد، شمع محفل جان آمد

آمد مهدی موعود

گلشن جانها، گشته مصفا، مبارک این میلاد

تا بد حق ز جمال او، جان شد محو کمال او، دل مشتاق وصال او

آمد مهدی موعود

جلوه یزدان ، گشته نمایان ، مبارک این میلاد
پیک صبح سپید آمد، بردل نور امید آمد، صبح روشن عید آمد
آمد مهدی موعود

مژده که آمد ، حجت سرمد، مبارک این میلاد
نرجس بانوی آزاده، جان و دل بخدا داده، امشب دسته گلی زاده
آمد مهدی موعود

دخت یشوعا، برتو و زهرا ، مبارک این میلاد
عطر لاله و گل آمد، پور ختم رسل آمد، یعنی مصلح کل آمد
آمد مهدی موعود

عید ولادت ، جشن ولایت ، مبارک این میلاد
شد انوار خدا پیدا، امشب چشم امید ما، باشد جانب این مولا
آمد مهدی موعود

آمده از حق، رحمت مطلق ، مبارک این میلاد

فیض خدا

تابیده امشب، بر ملک دلها، انوار سرمد

این جشن میلاد، بادامبارک، برآل احمد

مهدی خوش آمد - مهدی خوش آمد - مهدی خوش آمد

ای منتظرها، آمد بدنیا، مهدی موعود

فیض خدا شد، نازل به مادر این عید مسعود

از این ولادت شد بیت نرجس خلد مخلد

خیل ملائک، باهم سرود، شادی بخوانند

در مقدم این، مولود مسعود، گل می فشانند

داده خداوند - بر جسم عالم - روح مجرد

این سروناز، گلزار آل یاسین و طاهاست

فرزند خاتم، منجی عالم، از نسل زهراست

آمد بدنیا - این یادگار، آل محمد (ص)

دامان نرجس، بهتر شد امشب، از وادی طور

گردیده پیدا، بر چشم دلها، نور علی نور

جاری شده نور - از چشمه های فیاض سرمد

در فجر صادق، تابیده نور صبح سعادت

از عید مهدی در جوشش آمد دریای رحمت

شد شامل ما، در این ولادت - الطاف ایزد

(محمدنعیمی)

حُسن الهی

آسمانها و زمین غرق سرور آمد
جلوه حُسن الهی به ظهور آمد
آید این زمزمه ، از بنی فاطمه ، مهدی آمد
نفس باد صباداده پیام عید
گل نرجس زگلستان ولا روئید
خاتم الاوصیا، بر همه مقتدا ، مهدی آمد
این گل سرمسبد آل علی باشد
روی او جلوه حسن ازلی باشد
از نسیم سحر ، میرسد این خبر ، مهدی آمد
مژده یافاطمه نرجس پسر آورده
قرص خورشید به وقت سحر آورده
شمع بزم یقین ، حجت آخرین ، مهدی آمد
از خدا مژده عید آمده ای ساقی
می رحمت بده از جام هوالباقی
در طلوع سحر، شد رُخش جلوه گر، مهدی آمد
ولی حق وصی ختم رسل آمد
منجی نوع بشر مصلح کل آمد
وقت شادی رسید ، گل نرجس دمید ، مهدی آمد
بروی بازوی این نور حق مطلق
نقش بسته زهق الباطل و جاء الحق
گشته باطل نهان، نور حق شد عیان، مهدی آمد
(محمد نعیمی)

عطر جنان

مژده‌ای عاشقان، نور سرمد عیان شده در نیمه ماه شعبان
 دل دلدادگان، دارد عطر جنان، که شکوفا شده گل ایمان
 آمد آمد - ماه هر انجمن - آمد آمد - حجة بن الحسن
 شمع بزم و جود، نور حی و دود، منبع فیض و جود آمد، امشب
 از لب قدسیان، از دل عاشقان، نغمه‌های سرود آمد، امشب
 آمد آمد - ماه هر انجمن - آمد آمد - حجة بن الحسن
 ساقیا ساقیا، می عشق و وفا، بده امشب بما، مهدی آمد
 روح صدق و صفا، خاتم الاوصیا، آخرین مقتدا مهدی آمد
 آمد آمد - ماه هر انجمن - آمد آمد - حجة بن الحسن
 از نسیم سحر، میرسد این خبر، که شده جلوه گر روی مهدی
 عید عشق و وفاست، بزم شادی بیاست، چشم اهل ولاست سوی مهدی
 آمد آمد - ماه هر انجمن - آمد آمد - حجة بن الحسن
 خانه عسگری، جلوه دیگری، دارد از فیض این تازه مولود
 تهنیت از همه، بر بنی فاطمه، رسد از یمن این عید مسعود
 آمد آمد - ماه هر انجمن - آمد آمد - حجة بن الحسن

میلا د نور

نور حق شد جلوه‌گر در نیمه‌شعبان

شد منور از قدومش عالم امکان

ای مهدی زهرا ای یوسف طاها جانم فدایت مولا (۲)

در سپهر آفرینش اختری آمد

مشتری بر عارض او مشتری آمد

ای مهدی زهرا ای یوسف طاها جانم فدایت مولا (۲)

البشارة مومنین میلاد نور آمد

قلب زهرا و پیمبر را سرور آمد

مهدی زهرا ای یوسف طاها جانم فدایت مولا (۲)

دل به پابوس قدومش صد نوا دارد

آرزوی دیدن آن مهلقا دارد

ای مهدی زهرا ای یوسف طاها جانم فدایت مولا (۲)

سامره از مقدمش دریای نور آمد

موسی عمران ما از کوه طور آمد

ای مهدی زهرا ای یوسف طاها جانم فدایت مولا (۲)

(اکبر عابدی)

بیکره هستی

ای منتظران بوئید گل از چمن نرگس

عطر نفس زهراست در پیرهن نرگس

مهدی به جهان آمد مولای زمان آمد

ساقی قدحی پرکن تادل طرب انگیزد

یار آمد و می باید جان در قدمش ریزد

در بیکره هستی یار آمد و جان آمد

آیات خداوندی ست در معجز تفسیرش

عالم به سجود آمد در قبله شمشیرش

با جلوه جاء الحق اسرار نهان آمد

ای سامره شادی کن در مقدم مولایت

شد چشمه حق جاری از خاک سمن سایت

الطاف خداوندی برخسته دلان آمد

آمد که برویاند گل از گل و مهر از خاک

عدلش ببرد حق را تا دایره افلاک

در کوی تمناش دل خنده زنان آمد

(جعفر رسول زاده)

گل نرگس

باز از شوق یوسف کنعان بی قرار است
عطر یاس یاسین گلخند بهار است

چشم و چراغ این چمن
بهبشت آرزوی من
فدای تو یابن الحسن
امشب می برد دل نام نازنینش
هر کس عاشق اوست باشد خوشه چینش

ای گل نرگس
ای گل نرگس
ای گل نرگس

جانسی و جانان همه
مهدی آل فاطمه
یاد تو فیض دائمه
آمد آنکه آمد دردنیایگانه
هستی از وجودش می گیرد نشانه

ای گل نرگس
ای گل نرگس
ای گل نرگس

قائم امر کبریا
وعدۀ جمله انبیا
امیر کشور خدا
ای طاها حدیثت ای کوثر مقامت
با عترت ظهورت با قرآن قیامت

ای گل نرگس
ای گل نرگس
ای گل نرگس

شب ولادت تو شد
بهار دولت تو شد
عصر ولایت تو شد

(جعفر رسول زاده)

بقای توحید

شراب عشق تو را پیاله شد دل من

محبت تو بود تمام حاصل من

سلاله زهرا، به شهر سامرا، جهان شده گلشن

چو آمدی دنیا خوش آمدی مهدی

قدم زدی به زمین شده بهشت برین

صفای مقدم تو شکوه اهل یقین

اسیر دام تو، خمار جام تو، نظر کن ای مولا

منم غلام تو خوش آمدی مهدی

شب ولادت تو شب طلوع صفا

طلوع مهر یقین ز شرق عشق و وفا

تو نور ایمانی، فروغ جانانی، بقای توحیدی

توعین قرانی خوش آمدی مهدی

تبتسم تو برد دل زمین و زمان

بیا کز آمدنت رمق گرفته جهان

سرور دلهایی، ولی و مولایی، فدای تو جانم

که جان زهرایی خوش آمدی مهدی

محمود شریفی (کمیل کاشانی)

ثمر عسگری

ساقی امشب ساغرم پر کن از می
مست مستم کن ز جام پیاپی
فارغ از هستیم غرق در مستیم بیقرارم
آید از هر طرف، عطر شور و شغف، بوی یارم

لاله یاسمن، حجة بن الحسن مهدی آمد

مژده مژده شب میلاد نور است
بیت عصمت جشن عید و سرور است
از نسیم سحر، می رسد این خبر، وقت شور است
سامره شد بهشت، چون گل فاطمه، در ظهور است

لاله یاسمن، حجة بن الحسن مهدی آمد

شد شکوفا گلی از باغ طاهها
گشته روشن چشم گریان زهرا
شد چراغان فلک، پایکوبان ملک، زین ولادت
آسمان ولا، روشن از نور، شمس ولایت

لاله یاسمن حجة بن الحسن مهدی آمد

بر لب او بانگ جاء الحق آمد
آمد آمد ولی مطلق آمد
ثمر عسگری، جلوه حیدری، گل نرگس
می برآزد به او جامه رهبری گل نرگس

لاله یاسمن، حجة بن الحسن مهدی آمد

محمود شریفی (کمیل کاشانی)

گل نرگس

عاشقان نیمه شعبان آمد گل نرگس به گلستان آمد
سامره گلشن شد — همه جا روشن شد
مژده یاران شب میلاد آمد آنکه حق وعده به ما داد، آمد
سامره گلشن شد — همه جا روشن شد
آخرین حجت سرمد آمد مهدی آل محمد آمد
سامره گلشن شد — همه جا روشن شد
حافظ شرع پیمبر آمد وارث فاتح خیر آمد
سامره گلشن شد — همه جا روشن شد
مظهر حق و عدالت آمد صاحب دین و ولایت آمد
سامره گلشن شد — همه جا روشن شد
شیعیان مهدی موعود آمد هر چه در پرده نهان بود آمد
سامره گلشن شد — همه جا روشن شد
مژده بر اقامت قرآن آمد طالب خون شهیدان آمد
سامره گلشن شد — همه جا روشن شد

حسین محمودی (واله)

گل بهشت

به یمن روی تو ای همیشه گل بهار

بیاغ جانها نشسته لطف و صفا ببار

تو مهدی آل عصمتی گل بهشت ولایتی

توئی که چشم و چراغ آل محمدی

نکوترین گل بیاغ آل محمدی

تو مهدی آل عصمتی گل بهشت ولایتی

مدینه با یاد تو بهشت زمین بود

که کعبه از تو همیشه پرده نشین بود

تو مهدی آل عصمتی گل بهشت ولایتی

نسیم خوب صبا تو را شد نشانه ای

که از ولایت تو یادگار یگانه ای

تو مهدی آل عصمتی گل بهشت ولایتی

الا که مهدی لقب تو را ز خدا شده

همیشه کار تو لطف و جود و عطا شده

تو مهدی آل عصمتی گل بهشت ولایتی

شده ولای تو جان و جانانه مذهبم

به عشق و پاکی همیشه نام تو بر لبم

تو مهدی آل عصمتی گل بهشت ولایتی

(محمد موحدیان)

یا اباصالح

مست مستم من دل بتوبستم من

چون گدایان سرراحت بنشستم من

یا اباصالح یا اباصالح مدد، مولا اباصالح

گل ناز من ای دل نواز من

گوشه چشمی بمای چاره ساز من

مست مستم من ، دل بتوبستم من

چون گدایان سرراحت بنشستم من

یا اباصالح یا اباصالح مدد، مولا اباصالح

ماه کنعانم خورشید پنهانم

جان فدایت می کنم ای دین وایمانم

مست مستم من ، دل بتوبستم من

چون گدایان سرراحت بنشستم من

یا اباصالح یا اباصالح مدد، مولا اباصالح

گل خورشیدم وصل تو امیدم

کاش می آمدی و روی تو می دیدم

مست مستم من ، دل بتوبستم من

چون گدایان سرراحت بنشستم من

یا اباصالح یا اباصالح مدد، مولا اباصالح

مژده وصل

ای تمنای تو شوق دیرینه ام بوی عشق ترا می دهد سینه ام
من که بایاد تو از تو دم میزنم شب میلاد تو از تو دم میزنم

جان ما کجائی یا بقیة الله

کی شود بیائی یا بقیة الله

گل صحرا بیا بصفای چمن دل صدایم زند حجت ابن الحسن
بفدای تو و نرگس مست تو امشب افتاده است کارم دست تو

ای زحق ودیعه یا بقیة الله

ای امید شیعه یا بقیة الله

شاخه سبز نوگل ببار آورد مژده وصل تو با بهار آورد
عطر زهرا دهد محفل عاشقان که تو کردی گذرد دل عاشقان

شوق انتظارم یا بقیة الله

جز تو کس ندارم یا بقیة الله

با دل تنگ خود بیقراری کنم کی شود در رهت جانثاری کنم
ای تولای تو قبله طاعتم گرنگاهم کنی میدهی حاجتم

بر لبم زمزمه یا بقیة الله

یوسف فاطمه یا بقیة الله

(جعفر رسول زاده)

لطف حق

روح صفا مهدی یا مهدی

مهدی بیا مهدی یا مهدی

پیک صبا این نوا دارد دیدار تو چه صفا دارد

کن جلوه‌ای چونکه در خلقت رویت نشان از خدا دارد

زهر نما، مهدی یا مهدی

حق کرده از آسمان نازل جاء الحق و زهق الباطل

با نور تو حجّت خاتم شد لطف حق شیعه را شامل

ای عشق ما، مهدی یا مهدی

تو حجّت آخرین هستی بر انبیا جانشین هستی

تو وارثی بر رسول اله عکس خدا در زمین هستی

رخ برگشا، مهدی یا مهدی

دسته گل باغ ایجادی یا ابن الحسن مهدی الهادی

داری صفا ای گل نرگس دارد شرف از تو آزادی

در هر کجا، مهدی یا مهدی

(محمد موحدیان)

منجی بشر

بیابیا بخدا که عاشقی خجلم
در آرزوی رخت نشسته غم بدلم
من به عشقت ماندگار، در رخت چشم انتظار، ای علی را یادگار
مهدی زهرا یا، مهدی زهرا یا، مهدی زهرا یا
تو سرو باغ حسن تواله چمنی
تو منجی بشر و امام بت شکنی
چه میشود نظری بر این گدا فکنی
ای پناه شیعیان، حجت صاحب زمان، رخ نمادینگر عیان
حاجتم را کن روا، مهدی زهرا یا، مهدی زهرا یا
چرا چرا نکنی به عاشقان نظری
کرم نماونما، ز چشم ماگذری
مگر ز آمدنت رسد بما خبری
قبله دلها توئی، یوسف زهرا توئی، سید و مولا توئی
من گدای بی نوا، مهدی زهرا یا، مهدی زهرا یا
تمام هستی من نثار مقدم تو
در این خزان که شده بهار خرم تو
بیا که زنده شود جهانی از دم تو

ای به لبها زمزمه، ای امیدما همه، نور چشم فاطمه

ای به عالم مقتدا، مهدی زهرا، مهدی زهرا

(مهدی موحدیان)

کعبه عشق

خداوندا چرا مهدی ، امید ما نمی آید

زهجر یوسف زهرا، صبوری تا به کی باید

صدایش میزنم اینجا کند تا یک نظر بر ما

خدایا شاهی دشمن، شماتت میکند ما را

گرفته بی وجود او فساد و فتنه دنیا را

بسوزد تا به کی شیعه نجوید قبر زهرا را

صدایش میزنم اینجا کند تا یک نظر بر ما

مدینه گر نشد قسمت بیائیم عقده بگشائیم

کنون باز اثران تو هم آهنگ و هم آوائیم

بیاد کعبه عشق و ولایت محرم اینجائیم

صدایش میزنم اینجا کند تا یک نظر بر ما

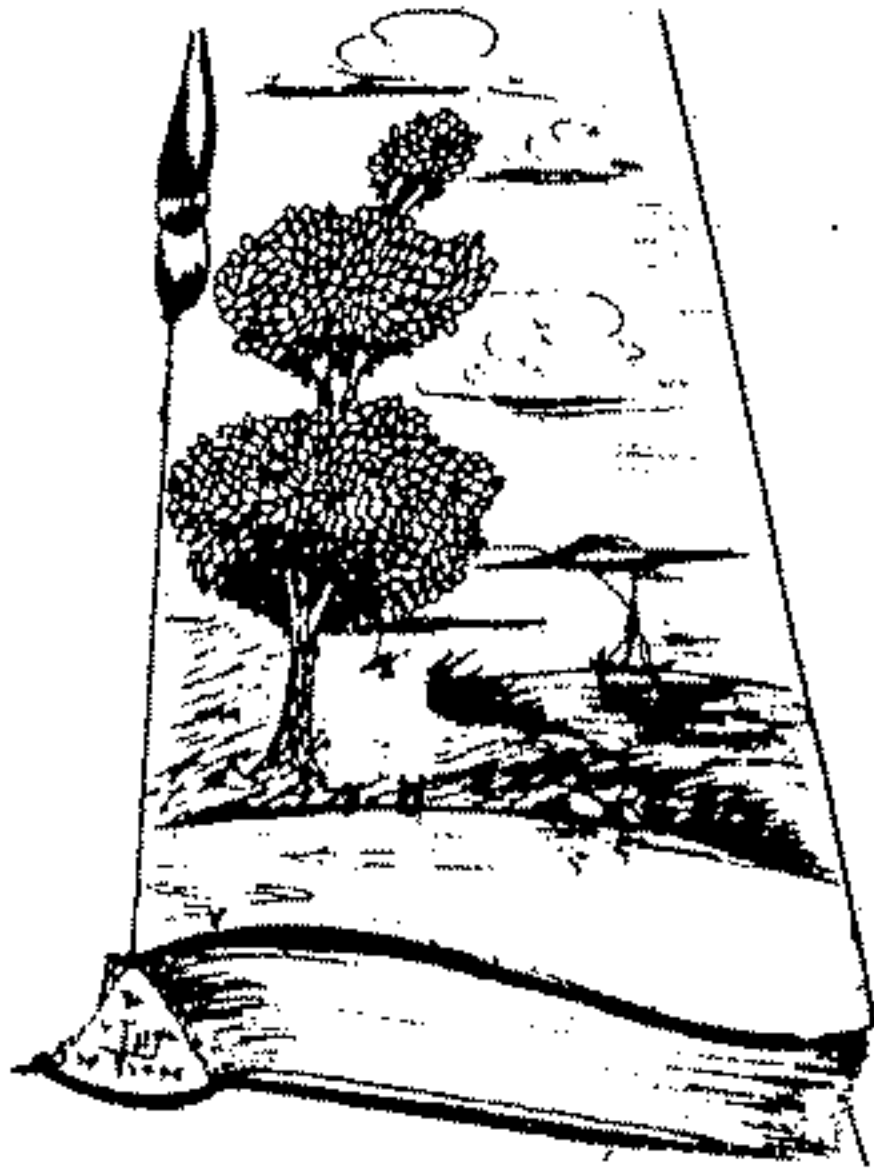
در ایامی که پیغمبر علی را در غدیر خم

دهد حکم اولی الامری بگیرد بیعت از مردم

یقین مهدی نظر دارد بر ما در جمکران قم

صدایش میزنم اینجا کند تا یک نظر بر ما
محرم گشته نزدیک و فلک شور و نوادارد
دل محنت نصیب ما هوای کربلا دارد
عزای جدّ خود مهدی کنار ما بپا دارد

صدایش میزنم اینجا کند تا یک نظر بر ما
(محمد موحدیان)



مصلح جهان

یا مهدی مبارک میلادت بدنیا کردی باقدومت روشن چشم زهرا

توئی امید شیعیان یا اباصالح

مصلح و منجی جهان یا اباصالح

بیابانه بزم عاشقان یا اباصالح

توداری از علی نشان یا اباصالح

خوش آمدی خوش آمدی یا اباصالح

ای چشم و چراغ، کانون ولایت تو جان جهانی، جان مافدایت

تو لاله فاطمه‌ای یا اباصالح

تو نور چشم همه‌ای یا اباصالح

به عرش حق قائمه‌ای یا اباصالح

بلب مرا زمزمه‌ای یا اباصالح

تو سرو باغ احمدی یا اباصالح

خوش آمدی خوش آمدی یا اباصالح

هستی تو، به نرگس، تنها نور دیده ای دیده براهت، زهرای شهیده

علی تو را صدا زند یا اباصالح

پیک حق این صلا از ندی یا اباصالح

مرغ چمن نوا زند یا اباصالح

شیعه دم از شما زند یا اباصالح

عطر گل محمدی یا اباصالح

خوش آمدی خوش آمدی یا اباصالح

گوید آفرینش مهدی خیر مقدم ذکر اهل بینش، مهدی خیر مقدم

تویی فروغ ازلی یا اباصالح

ای آخرین گل علی یا اباصالح

جهان شد از تو منجلی یا اباصالح

به هر رسول و هر ولی یا اباصالح

تو یادگار سرمدی یا اباصالح

خوش آمدی خوش آمدی یا اباصالح

تنها یادگار زهرائی تو مهدی محبوب تمام دنیائی تو مهدی

تویی حرم تویی منا یا اباصالح

تو زمزمی و تو صفایا اباصالح

بجان مادرت بیا یا اباصالح

بر عاشقان کرم نما یا اباصالح

بدان شکوه ایزدی یا اباصالح

خوش آمدی خوش آمدی یا اباصالح

(محمد موحدیان)

عطر آزادی

دل سرای تو یا اباصالح جان فدای تو یا اباصالح

یا اباصالح یا اباصالح

یا اباصالح یا اباصالح

ای صفا بخش محفل عصمت آخرین معصوم ، وارث عترت

خلق عالم را باعث و علت ای که پابر جاست عالم خلقت

از برای تو یا اباصالح

یا اباصالح یا اباصالح

ای که شد نامت نام پیغمبر وارث زهرا، وارث حیدر

آخرین خُم از باده کوثر ای که مرغ دل میزند پرپر

در هوای تو یا اباصالح

یا اباصالح یا اباصالح

نیمه شعبان عید زیبایت میشود تابان مهر سیمایت

شد چمن آرا قد رعنایت شد امید ما بر تولایت

از خدای تو یا اباصالح

یا اباصالح یا اباصالح

از تو در دل هاست شور بنیادی در فضا پیچید عطر آزادی

بهر عشاق مهدی الهادی پرده بردارد قاصد شادی

از لقای تو یا اباصالح

یا اباصالح یا اباصالح

مصلح گیتی منجی عالم دیده بر راهت عالم و آدم

تا رها سازی شیعه را از غم عمر غیبت راحق نماید کم

با دعای تو یا اباصالح

یا اباصالح یا اباصالح

(محمد موحدیان)

مصلح جهان

مژده که مصلح جهان آمده مهدی صاحب الزمان آمده

بگو به عشاق جهان ، چشمتان روشن

آمده صاحب الزمان ، چشمتان روشن

مژده که مصلح جهان آمده نجات بخش انس و جان آمده

گنج نهان حق، عیان آمده امید قلب شیعیان آمده

مهدی صاحب الزمان آمده

گشته جمال حق نما جلوه گر پشت و پناه انبیا جلوه گر

شمس درخشان هدی جلوه گر چراغ راه رهروان آمده

مهدی صاحب الزمان آمده

پادشه بود و نبود آمده عین عطا و لطف وجود آمده

در پس پرده هر چه بود آمده به جلوه آن راز نهان آمده

مهدی صاحب الزمان آمده

برج رسالت قمر آورده است بحر امامت گهر آورده است

عروس زهرا پسر آورده است کل وجود شادمان آمده

مهدی صاحب الزمان آمده

دوای درد دردمندان رسید امید ما مصلح دوران رسید

بگوبه عاشقان که جانان رسید مونس جان عاشقان آمده

مهدی صاحب الزمان آمده

محیی آئین خدا او بُود چشم و چراغ انبیاء او بُود

یوسف آل مصطفی او بُود عدل امیر مؤمنان آمده

مهدی صاحب الزمان آمده

شکوه نهضت جهانی به اوست هدایت عالی ودانی به اوست

دوام حکم آسمانی به اوست مجری حکم جاودان آمده

مهدی صاحب الزمان آمده

او که بود ولی امر خدا مظهر علم و قدرت کبریا

کفر و جفا و نفرت و کینه را برای بردن از میان آمده

مهدی صاحب الزمان آمده

مهدی موعود اُمم او بود ریشه کن ظلم و ستم او بود

رافع هر غصه و غم او بود غیاث خلق و مستعان آمده

مهدی صاحب الزمان آمده

زِرّه رسید صولت حیدری خلق خوش و سیره پیغمبری

سرور قلب حسن عسگری (ع) به سوی ما کشف امان آمده

مهدی صاحب الزمان آمده

غم مخورای (ملتجی) خسته دل این که زغیرا و تو را رسته دل

شکر خدا کن که به او بسته دل جان جهان، جان جهان آمده

مهدی صاحب الزمان آمده

یونسیان «ملتجی»

شمع جهان افروز

ای رخت مهر دل افروز همه وی ز شفقت شده دلسوز همه

خُشن تو عاشقی آموز همه بی تو چون شام سیه، روز همه

ما از آن شمع جهان افروزیم

که ز هجران رخت می سوزیم

چشم ما شاهد بیماری ماست اشک ما شرح گرفتاری ماست

رنگ ما عکس وفاداری ماست خون ما بهر فداکاری ماست

تابه پای قدمت جنگ کنیم

گرد نعلین تو را رنگ کنیم

ما که لب تشنه دیدار توئیم همه نادیده، خریدار توئیم

نه خریدار، گرفتار توئیم نه گرفتار، که بیمار توئیم
 ای خوش آن روز که رخ بنمایی
 دل و جان همه را بر بایی

چشم ما حلقه صفت، شام و سحر هست در فکر تو پیوسته به در
 همچو یعقوب ز هجران پسر این نوشتیم ز خوناب جگر
 کای فروزنده تر از ماه بیا!
 یوسف فاطمه از چاه درآ

ای خوش آن روز که کودک بودیم به تولای تو می آسودیم
 هر کجا دیده خود بگشودیم هر طرف صورت خود بنمودیم
 تو به ما صبر و توان می دادی
 صورت خویش نشان می دادی

لیک از کثرت عصیان امروز نفس بر ما شده یکسر پیروز
 حال ای عشق محبت آموز فرض کن کودکی ماست هنوز
 تا به کی چشم پره بنشینم
 پرده بردار که حسنت بینیم

خون مظلوم، تو را می خواند آه محروم، تو را می خواند
 اشک معصوم، تو را می خواند قلب مغموم، تو را می خواند
 تو گشاینده مشکلهایی
 تو شفا بخش همه دل‌هایی

خون رخسار رسول دو سرا فرق بشکافته شیر خدا
نالهای شب تار زهرا پرچم سرخ شه کرب و بلا
همه گویند بیا مهدی جان

بشنو ناله ما مهدی جان

دادگاه تو بپا گردد کی؟ قامت ظلم، دو تا گردد کی؟
حق مظلوم، ادا گردد کی؟ خصم، محکوم فنا گردد کی؟

تا به کی فاطمه گوید پسر

تا کی اسلام بگوید پدرم؟

تیرباران، تن مظلوم حسن از دل خاک به صد شور و محن
باتو داردم همه دم، روی سخن کای چراغ دل خوبان زمن!

بگشا دیده از خون تر را

بنگر قلب من و مادر را

مامت ای منتقم ثارالله همچنان ماه شب آخر ماه
چهره پنهان کند از دیده شاه تا به رویش نکند شاه نگاه

چه کسی دیده که با حال پریش

رو بگیرد زنی از شوهر خویش!؟

ای فلک بهر خدای ذوالمن ضبط کن ناله مظلومی من
تا بدانند همه اهل زمن که شده از ستم قوم فتن

شوهرم خانه نشین با دل خون
 جای او من روم از شهر، برون
 با خدا گفت که ای دادگرم من که محروم ز ارث پدرم
 من که دلخسته ز داغ پسر من که آزرده ز دیوار و درم
 حق ندارم که کنم ناله ز جان
 حال، لطفی کن و مرگم برسان
 خیز با نغمهٔ مادر، مادر روی کن در حرم پیغمبر
 از دل خاک، تن آن دو نفر بدرآر و بگو از سوز جگر
 که شما از چه به هم پیوستید؟
 پهلوی مادر من بشکستید
 در جوانیش به عکس مویش نیلگون گشته ز سیلی رویش
 قامتش خم شده چون ابرویش حرز بسته به روی بازویش
 برهد تا ز گزند تقدیر
 هست یا جای غلاف شمشیر
 [میشم] این نکته تو اعلام نما که همان شافعهٔ روز جزا
 با همان خم شده قدش بخدا تخت عزت زده در ملک بقا
 هست آن مشعل باغ توحید
 تا ابد نام نکویش جاوید

یوسف زهرا

به یمن جلوۀ تو گل همیشه بهار

به باغ خاطره‌ها صفا نشسته ببار

عالمی را مقتدا ای گل زهرا نما چون علی سرتاپا

یوسف زهرا بیا یوسف زهرا بیا

توئی که چشم و چراغ آل فاطمه‌ای

میان آن همه گل، نکوتر از همه‌ای

به غیر نام خوشت نمانده زمزمه‌ای

دردیاری فاطمی ای بهار دائمی سرو باغ هاشمی

یوسف زهرا بیا لاله باغ خدا یوسف زهرا بیا

مدینه را تو کنی بهشت روی زمین

که کعبه از تو بود همیشه پرده نشین

به خاتم نبوی شدی ز جلوه نگین

شده ولایت مذهبم عشق پاکت مکتبم کرده‌ام ورد لبم

یوسف زهرا بیا نام زیبای تو را یوسف زهرا بیا

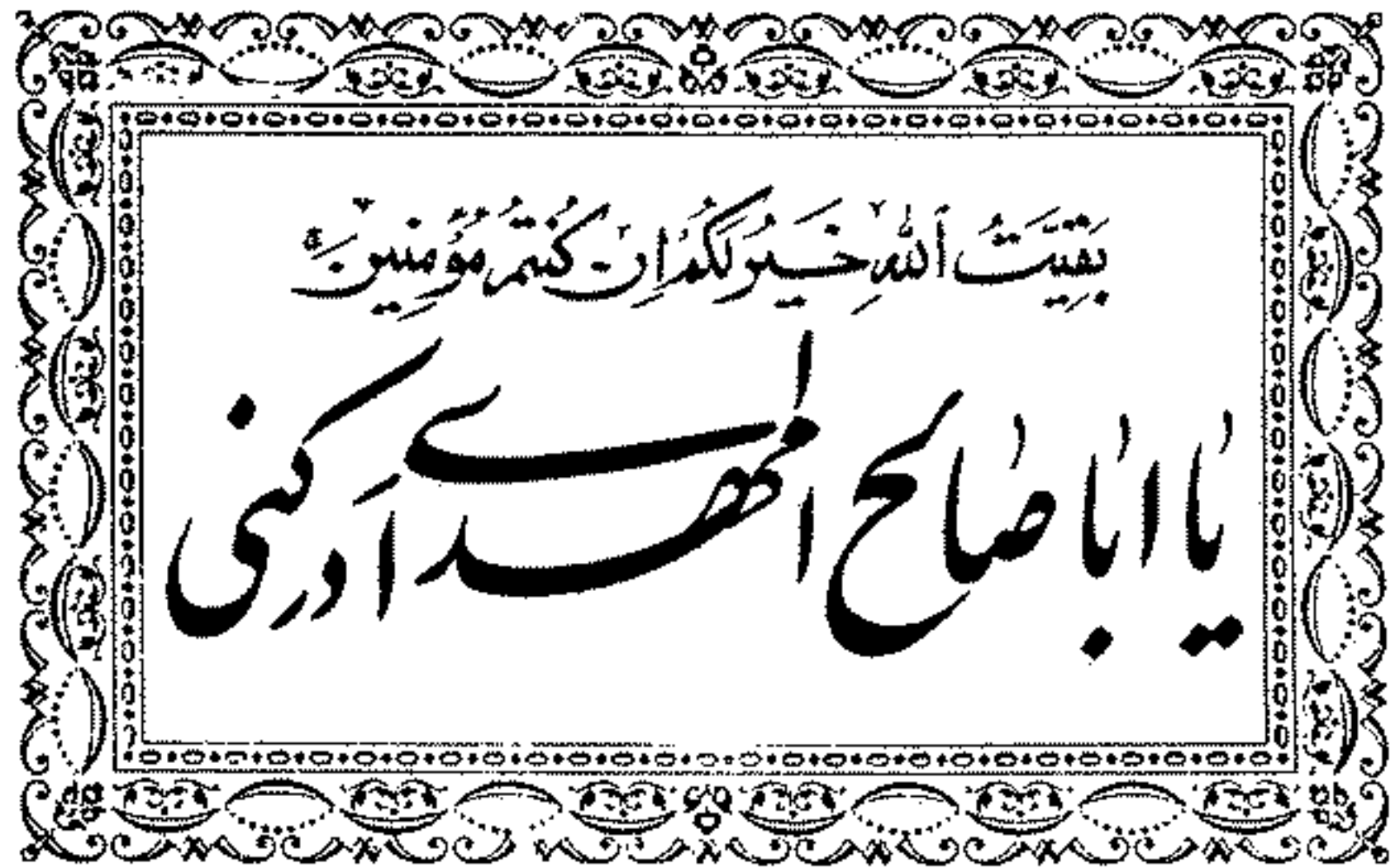
نسیم لطف صبا، شمیم عطر سحر

به یمن مقدم تو دهد صفای دگر

که نسل فاطمه را توئی یگانه پسر

جمله دلها شاد تست زندگی همزاد تست عید ما میلاد تست
چون توئی مولای ما یوسف زهرا ییا یوسف زهرا ییا
توئی که مهدی حق، تو را بحق لقب است
کرم اگر نکنی به عاشقان عجب است
که کار تو کرم است و کار ما طلب است

ای به هستی قبله گاه ملک و رهبر را پناه داغ زهرا را گواه
عیدی ما کن عطا یوسف زهرا ییا یوسف زهرا ییا
(محمد موحدیان)



در خاتمه

از خداوند متعال سپاسگذارم که به اینجانب توفیق
عطا فرموده تا مجموعه‌ای از شعر و سرود از شعرای محترم
و متعهد و با ایمان در مدح مولانا بقیةالله امام زمان حجت
ابن حسن العسگری (عج) گردآوری نموده و به دوستان و
منتظرین حضرتش و مداحان با اخلاص تقدیم بدارم.
بدینوسیله از همه عزیزانیکه اشعارشان در این
مجموعه آمده است بویژه از شاعر با اخلاص جناب آقای
محمد موحدیان که زحمت مقدمه را بعهده گرفته‌اند کمال
تشکر و قدردانی می‌نمایم.

قم ، صادق حق‌بین

مهرماه ۱۳۷۸ ، جمادی‌الثانی ۱۴۲۰